



سر دبیر: مینو همتی

Editor-in-chief: Mino Hemati

Email: minohemati@gmail.com

مدیر مسئول: شراره رضایی

Email: shararehzeaei.p@googlemail.com

Managing editor: Sharareh Rezaei

عناوین

- برنامه ویژه اول ماه می مصاحبه رهایی زن با **فرخنده آشنا**
- بیانیه جمعی از نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی و دانشجویان در محکومیت انفجار معدن سوما ترکیه
- سیاست های افزایش جمعیت
- یکی دیگر از مشکلات دختر افغانستان
- عروسک خیمه شب بازی با رئیس جمهور!
- در سرزمین اعدام ها و انتقام ها
- نوشته از **سحر باباسلجی**
- پیام های کوتاه به بلندای تاریخ
- **سعد محمدی**
- "فریاد زن" نخستین فستیوال جهانی شعر زنان در سیدنی - استرالیا مصاحبه با **صبا واصفی**
- شعری برای فرزاد کمانگر معلم اعدامی **سعید محمدی**
- چرا حاکمان مردم ایران را برای ازدیاد نسل ترغیب می کنند؟ **فرشته نظام آبادی**
- پیام های کوتاه: نسیم ملایی کنمی و پریا مصیری منجی
- پدرم به زندان محکوم شده است نه مرگ! **میترا پورشجری**
- مادری ایرانی که مادر سال استانبول شد
- دلیوشته های **ریحانه جباری**، دختر محکوم به اعدام (قسمت اول)
- اینجا زمین جایی که اثری از وجدان نیست! به روایت تصویر
- صفحه ی خیری

باتوجه به اینکه نظرانی در سطح جامعه مطرح میشوند که نیازمند پاسخگوئی و حلاجی در برخورد آزادانه عقاید دارد و بعضا این نظرات مغایر با اهداف و سیاستهای رهائی زن نیز هستند، اینگونه نظرات در "ستون آزاد" منتشر میشود و در همینجا از فعالین حقوق زنان و بخصوص فعالین رهائی زن میخواناهیم تا در پاسخگوئی به این نظرات کوشا باشند.

مینو همتی

با نشریه رهایی زن همکاری کنید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی و..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را به

Markazi@RahaiZan.org

آدرس ایمیل زیر ارسال کنید.

برنامه ویژه اول مه با نظرات یک فعال کارگری آشنا میشویم



این گفتگو در برنامه تلویزیونی رهائی زن و از کانال یک به سوی ایران، اروپا و آمریکا پخش گردید.

اول ماه می روز جهانی کارگر فرا رسیده و مطالبات کارگری و از جمله حقوق برابر در مقابل کار برابر زنان و مردان بقوت خود باقیست.

در برنامه امشب یکی از فعالین با سابقه جنبش کارگری را که در برنامه های تلویزیونی رهائی زن از نظرات و تجربیاتشان مطلع شده ایم درخواست کردیم که بمناسبت اول مه گفتگوی در مورد مسائل و معضلاتی که کارگران و بخصوص زنان کارگر با آن دست و پنجه نرم میکنند بپردازیم.

مینو همتی: اینست که با جلوی صحنه آمدن دولت روحانی و به پشت صحنه رفتن جناح احمدی نژاد، آیا تغییری در توازن قوای کارگران با رژیم حاکم مشاهده میکنید؟

فرخنده آشنا: برای کارگران فرقی نمی کند دولتی که روی کار است چه کسیست. آنچه که مشخص است و امروز می توان دید این است که هیچ شرایطی به وجود نیامده تا تغییری در توازن قوای کارگران در رابطه با مبارزات طبقاتی آنها در مقابل رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بوجود بیاید. چرا که یک کارگر متشکل، کارگری که متحد شده، کارگری که توانسته تشکلات خود را بوجود بیاورد، کارگری که بتواند مبارزات پراکنده خود را سازماندهی کند متاسفانه در شرایط فعلی ایران نمی بینیم. و بخاطر همین، توازن قوا بین کارگر و کارفرما به صورت خود به خود تغییری نمی کند. کارگر باید بتواند از این توازن قوا به نفع خودش و به نفع پیشبرد منافع خود استفاده کند و با سازماندهی، با بسیج نیروهای خود، با آگاه نمودن

قوای خود و با به میدان آوردن آنها بتواند سرمایه داری را به عقب براند. متاسفانه این اتفاق در ایران رخ نداده و با روی کار آمدن دولت روحانی شرایط برای طبقه کارگر هیچ فرقی نکرده. این دولت هایی که می آیند، می روند و در آینده نیز باز روی کار خواهند آمد، در واقع سیاست های سرمایه داری را برای افزایش سود سرمایه دارها اجرا و عملی می کنند. و در مقابل آن طبقه کارگر مجبور به صبر و فلاکت بیشتری می شود که خیلی نزدیک و ملموس این روزها به شکل تورم و گرانی های کمرشکن، بیکاری، خصوصی سازی ها، قراردادهای کار با آن روبرو هستند. همین قراردادهای کار نشان دهنده مسائل زیادی در جامعه است؛ قراردادهای موقت، قراردادهای سفید امضا، و مشکلات ناشی از آن مثل کارگاههای کوچکی که تحت نظر قانون کار فعالیت نمی کنند و بزرگترین ضربه را به کارگران، علی الخصوص کارگران زن که اکثرا سرپرست خانواده نیز هستند وارد نمودند. در واقع دولتهای سرمایه داری

با تمام قوا سیاستهای صندوق بین المللی پول را در کشور ایران عملی می کنند. شما می دانید که سیاست خصوصی سازی با چه سرعتی در حال پیشروی است، آزاد سازی اقتصادی چه وضعیتی را پیش آورده، واگذاری بنگاههای دولتی به بخش خصوصی، کاهش هزینه های دولت و برداشتن محدودیت های واردات، همه اینها به این دلیل است که دولت هزینه های خود را، مسئولیت هایی را که در رابطه با رفاه اجتماعی به گردن دارد، از دوش خود برمی دارد. آموزش و پرورش هم اینک تحت نظر بخش خصوصی است و به همین ترتیب بخش بهداشت و درمان نیز وضعیتی نامعلوم دارد. و همچنین مسائلی نظیر بحران و گرانی در بخش حمل و نقل، سوخت و انرژی و دیگر مشکلات، مسائلی است که سیاستهای جهانی سرمایه داری بانی آن است و فشار آن بر روی طبقه کارگر است. در واقع اینان با همین نهادهای بین المللی و سیاست هایی که در سطح جهانی سرمایه داری پیش می برند، به توسعه سرمایه داری کمک می

کنند و اینها هم با قانون زدایی از عرصه قوانین کار و حذف تعهدات دولت در رابطه با رفاه مردم، در حال تاختن هستند.

الآن شاهد این هستیم که شرکت های خصوصی برای بستن قرارداد سرازیر شده اند، به یمن همین سرکوب و شکنجه کردن و زندانی کردن کارگران. و همچنین هر اعتراض اجتماعی که صورت می گیرد با حدت و شدت سرکوب می کنند و مانند قرون وسطی چوبه های دار را برای ترساندن مردم، در ملاء عام برپا می کنند. اجازه ایجاد تشکل به کارگران را نمی دهند، هر کارگری را که کوچکتزین اعتراضی می کند، بواسطه همان قراردادهای موقت از کار اخراج می کنند. به همین دلیل کارگر هیچگاه امنیت شغلی ندارد. با این روش به سرمایه دارانی که پای میز قرار داد با دولت می آیند، میخواهند این اطمینان را بدهند که نیروی طبقه کارگر، که توانایی متشکل شدن را دارد و مانع سیاستهای هار جهانی سرمایه داری، و به تبع آن جمهوری اسلامی هستند، توسط دولت سرکوب خواهد شد و تلاش می کنند تا عرصه را برای رشد سرمایه برای شرکتهای بین المللی و سرمایه داری در ایران فراهم نمایند. حال در این وضعیت طبقه کارگر چطور می تواند توازن قوا داشته باشد؟ چطور می تواند از پس این تهاجم افسارگسیخته سرمایه داری بریباید؟ برای این منظور طبقه کارگر باید بتواند خود را متشکل کند. تشکل ضرورت عاجل طبقه کارگر است. طبقه کارگر از این طریق می تواند

جلو تعرض سرمایه داری را بگیرد، برای مبارزه با وضعیتی که هم اینک در ایران برای کارگران بوجود آمده، برای مقاومت در برابر هزینه های کمرشکن زندگی که روی دوش کارگر نهاده اند.

وقتی شرایط اقتصادی به این درجه از بحران می رسد همه اعضای خانواده مجبور به کار کردن می شوند. ما آمار دقیقی نداریم که وقتی شرایط معیشت کارگر، نیروی کار ارزان، ارزان کردن نیروی کار طبقه کارگر چقدر از زنان و کودکان را مجبور کرده به بخش غیر رسمی کار وارد شوند. و این همان سیاستی است که به سمت سودآوری هرچه بیشتر پیش می رود. هر روز ارزان تر شدن نیروی کار، در کشورهایی مثل ایران، بنابراین به هیچ وجه نه تنها شرایط به نفع طبقه کارگر نیست بلکه شرایط روز به روز برای این طبقه دشوارتر نیز می شود. و دولت نیز کاملا واقف بر این مسئله هست و همیشه مراقب است تا نیروی طبقه کارگر که می تواند توازن قوا را به نفع طبقه خود تغییر دهد، متشکل نشود، متحد نشود و نتواند اعتراضات پراکنده خود را سازماندهی کند. و برای همین این روزها شاهد مرعوب نمودن و سرکوب مردم توسط رژیم هستیم تا بتواند شرایط امنی را جهت شرکتهای بین المللی سرمایه داری فراهم کند و وارد قرارداد شده و بتوانند از نیروی کار ارزان موجود بالاترین سود را ببرند.

مینو همتی: مهمترین مطالبات کارگران از دولت روحانی کدامند و آیا این دولت قرار است کار متفاوتی با دولت‌های قبلی در قبال کارگران انجام دهد؟

فرخنده آشنا: من در صحبت های قبلی توضیح دادم که دولت

های جدیدی که روی کار می آیند، اجرا کننده سیاست های جهانی سرمایه هستند، و تفاوتی با دولت های قبلی ندارند، مگر در شعارهای پوپولیستی که سر می دهند که شاید کمی متفاوت باشد. واقعیت این است که برای کارگری که در این شرایط زندگی می کند کاملا روشن است که هر دولت جدیدی که روی کار می آید، سیاست خالی کردن سفره طبقه کارگر را ادامه می دهد، حال چه در زمان دولت رفسنجانی (و چه دولت های دیگر) که شعارش سازندگی بود، که بزرگترین ضربه در همان دوره را با خصوصی سازی و جایگزینی قراردادهای موقت به جای قراردادهای دائم وارد آوردند و زیر پای طبقه کارگر را به لحاظ مبارزاتی خالی نمودند. چرا که وقتی جایگاه کارگر محکم نباشد نمی تواند مبارزه و اعتراض را پیش ببرد. آن زمان دوره سازندگی معرفی شد، و البته سازندگی برای سرمایه داران، راه را برای کم کردن حقوق کارگران و سودآوری بیشتر باز کردند. در رابطه با زندگی و معیشت کارگران ویرانگری کردند. و بعد از آن دولت خاتمی نیز ادامه دهنده همان راه بود و باز احمدی نژاد هم سعی کرد همین سیاست ها را پیشه کند. بنابراین دولت ها کار متفاوتی نسبت به دولت گذشته انجام نمی دهند و همگی روی یک خط حرکت می کنند و آن هم خط حفاظت از منافع سرمایه دارها است. تمام تلاش خود را در ارزان تر کردن نیروی کار می کنند، تا سرمایه دارها با دزدیدن ارزش واقعی نیروی کار به سرمایه خود افزون کنند، و در این راستا بانکهای جهانی و نهادهای بین المللی نیز به افزایش سرمایه کمک می کنند. در مقابل آن به فقر و فلاکت روز افزون طبقه کارگر دامن می زنند.

سرمایه داری با تحمیل قوانینی

قوانینی که باعث ارزان تر شدن نیروی کار می شود، می خواهد از بحران خود نجات پیدا کند. قوانینی مثل قراردادهای موقت کار، کار خانگی که بین زنان امروزه گسترش پیدا کرده و بواسطه آن منزل کارگر تبدیل به کارگاهی شده که سرمایه دار بابت آن اجاره ای نیز پرداخت نمی کنند، و هزینه هایی نیز مثل آب و برق و غیره به عهده خود کارگر است، بدون بیمه و مرخصی، بدون بازنشستگی. و از طرفی، کارهای موقت پروژه ای برای افرادی که بیرون از منزل کار می کنند. در این شرایط یک نفر قادر به تامین خانواده خود نیست. بنابراین مجبور است از نیروی همسر خود نیز استفاده کند، نیروی زنان که همیشه تاریخا سهمی در پیشبرد اقتصاد جوامع داشته اند، اما کار آنها نه ارزش گذاری شده و نه در جامعه معرفی شده. این نیروی کار عمده زنان به بخش غیر رسمی کار ناچارا سرازیر شده و ارزش نیروی کار آنها به پایین ترین قیمت و نصف ارزش نیروی کار مردان خریداری می شود و سرمایه داری سود فراوانی از این طریق حاصل می کند. و همینطور به همین طریق از نیروی کار کودکان نیز کمال استفاده را می برند. بنابراین بیهوده نیست که شرکتهای بین المللی سرمایه داری دائما به ایران درحال رفت و آمد هستند، و می دانند بابت این سرمایه گذاری چه سود کلانی خواهند برد.

با این توصیف دولت ها با هم تفاوتی ندارند و شرایط نیز به خودی خود برای طبقه کارگر متفاوت نیست. این خود کارگر است که با تشکل، اتحاد و آگاهی

باید شرایط خود را تغییر دهد و اجازه ندهد که دولت ها اینگونه به حقوق طبقه کارگر تعرض کنند. کارگر بخوبی می داند با شعارهایی از قبیل اینکه نفت را بر سر سفره مردم می آوریم شرایط تغییر نخواهد کرد. برای کارگری که در این شرایط کار و زندگی می کند مشکلات کاملا ملموس است. کارگر می داند که مزدی که دریافت می کند کفاف حتی بیست روز مخارج زندگی اش را نمی دهد چه رسد به یک ماه. این روشن است که دولت ها کارهای متفاوتی با دولت‌های قبلی انجام نمی دهند و بر سر خالی کردن سفره کارگر با هم توافق دارند و نیروی کارگر را به ارزان ترین قیمت به سرمایه داری داخلی و خارجی می فروشند.

مینو همتی: وضعیت فعالین کارگری در بند چگونه است؟ عکس العمل خود کارگران نسبت به اسارت رفقای در بندشان چگونه است؟

فرخنده آشنا: خوشبختانه رسانه هایی مثل تلویزیون مستقل شما به ما این امکان را می دهد تا ما بتوانیم بدون هرگونه خط قرمزی صحبت کنیم. ولی رسانه هایی که به زبان فارسی هستند و اصلا مربوط به مردم نیستند و سیاستهای خاص خود را پیش می برند، طوری با قضیه سرکوب برخورد می کنند که گویا حادثه ای اتفاق افتاده و می خواهند مسبب این حادثه را پیدا کنند. در صورتی که حادثه ای اتفاق نیفتاده و این سرکوب سی ساله جمهوری سرمایه داری علیه کارگران است. کارگر معترض را از کار اخراج می کنند، دستگیر میکنند، زندانی می کنند، و حتی در زندان هم او را راحت

نمی‌گذارند و باز او را طوری سرکوب می‌کنند تا به او بفهمانند که حتی در زمان آزادی دیگر حق صحبت و اعتراض نداری. این چیزی است که امروز اتفاق افتاده و از طرفی بخاطر سانسور و شرایط دشوار رسانه‌ای که در ایران وجود آورده‌اند، مردم از حقیقت‌باخبر نمی‌شوند که چه اتفاقاتی در زندانها درحال وقوع است. همانطور که در زمان دوره اسارت خود من اتفاق افتاد. پنج هزار نفر در تابستان 67 اعدام شدند، و مانع شدند تا جامعه متوجه این مسئله شود. اختناق، سانسور و سرکوب در ایران شدت می‌یابد و همان اتفاقات تکرار می‌شود و ادامه سرکوب سی ساله جمهوری اسلامی است. و آنچه که باعث تاسف است این است که مردم و طبقه کارگر هنوز نتوانسته‌اند صفتی محکم و متحد و جنبشی سراسری که بتواند در مقابل سرکوب رژیم که زمینه را برای هرگونه جسارت سرمایه دارها فراهم می‌کند، تشکیل بدهند. و هر بار که اعتراضی از سوی کارگران صورت می‌گیرد با اعدام و سرکوب و شکنجه جواب می‌دهند.

من فکر می‌کنم این وظیفه فقط روی دوش خانواده‌های زندانی‌ها نیست که این روزها شاهد این هستیم که تمام تلاش خود را گذاشته و همه جور فداکاری می‌کنند. الان صدای کارگران در ایران همین خانواده‌ها هستند که اخیراً آنها را نیز تهدید کرده و حتی بخشی از آنها را بازداشت هم کرده‌اند تا جلو اطلاع‌رسانی را بگیرند. نگرانی خانواده‌هایی که نگران فرزندان، همسران و خواهران زندانی خود هستند از نظر رژیم جرم است، و بابت این نگرانی باز هم سرکوب و بازداشت می‌کنند. بنابراین مقابله و وظیفه همه جامعه است و نباید اعتراضات و مقاومت فقط توسط خانواده‌های زندانیان فعال

کارگری و سیاسی صورت بگیرد. این یک معزل اجتماعی-سیاسی در ایران است. این جامعه است که باید در مقابل زندانی کردن افرادی که به پایمال شدن حقوقشان اعتراض کرده‌اند عکس‌العمل نشان دهد. همچنین همکاران و هم طبقه‌ای‌های کارگران زندانی باید عکس‌العمل نشان دهند. باید در مقابل این ظلم و تعرض صفت اعتراض تشکیل دهند. حال برخوردها به گونه‌ای است که گویا حادثه‌ای رخ داده. خیر حادثه‌ای رخ نداده، رژیم هار جمهوری اسلامی، برای پهن کردن فرش قرمز زیر پای شرکت‌های سرمایه‌داری باید کارگر را با این شدت سرکوب کند، و به سرمایه‌گذاران این وعده را بدهد که ایران محل امنی است برای سرمایه‌گذاری و برداشت سودهای کلان. وظیفه ما این است که به این رژیم بگوییم ما اجازه این را نمی‌دهیم با این سرکوب‌های شدید و ارزان کردن نیروی کار، راه را برای چپاول بیشتر طبقه کارگر باز کنید.

الآن درحالی که حتی زنان و کودکان نیز مجبور به کار، صرفاً جهت تهیه نان شب هستند، دیگر جای عقب نشینی نیست. کارهایی که در آن نه بیمه است، نه مرخصی و نه تامین اجتماعی. با این حال باز جلو همین منابع کاری را نیز می‌گیرند. جلو مشاغل مثل دستفروشی زنان در مترو را می‌گیرند، مثل اتفاقی که چند وقت پیش افتاد و دستفروشی بخاطر اینکه ماموران جلو کار او را گرفتند و وسایلش را توقیف کردند، خود را جلو قطار انداخت و از بین رفت. این وظیفه طبقه کارگر است تا نگذارد وضعیت به استیصال بگردد تا دستفروشی مجبور به خودکشی شود. این نشان دهنده بی‌پناهی کارگر است. چرا وقتی ما با این نیروی عظیمی که داریم و می‌توانیم

از یکدیگر پشتیبانی کنیم، می‌توانیم در نبرد طبقاتی منسجم باشیم و تاثیرگذار باشیم، اما این کار را نکنیم. تاریخ نشان داده که هر جا که ما متشکل، آگاه و متحد عمل کرده ایم توانسته ایم به مطالبات خود دست پیدا کنیم. بنابراین ما باید از کارگران زندانی حمایت کنیم. کارگرانی که به شکلی فجیع و گستاخانه مورد تعرض قرار گرفتند، از محل کار اخراج شده‌اند، خانواده‌هایشان تحت فشار قرار دارند و حتی در زندان هم باز این چنین مورد ظلم قرار می‌گیرند. این اعمال نباید از طرف کارگران بی‌پاسخ بماند و کارگران نباید اجازه دهند چنین فجایعی رخ دهد. همین که کارگر را بیرون از زندان گرسنه نگه می‌دارند، همین که همه افراد خانواده کار می‌کنند ولی هنوز به یک درجه نسبی از رفاه روحی و شغلی نمی‌رسند، این خود بزرگترین شکنجه برای طبقه کارگر است، چه رسد به ظلم‌هایی نیز که مضاف در زندان بر کارگران روا می‌دارند. و این اعلام می‌کند که باید در مقابل سرمایه‌داری ایستادگی کرد و متشکل شد و این تشکل حتی از نان شب نیز برای ما واجب‌تر است. در این روزها هم که روز جهانی کارگر است زمان خوبی است برای اعتراض.

مینو همتی: اول ماه مه روز اعلام مجدد همبستگی طبقاتی کارگران سراسر جهان است. وضعیت کارگران افغان تبار در ایران چگونه است؟

فرخنده آشنا: امروز سرمایه‌داری سعی دارد یک نظم جهانی را بر جهان حاکم کند. و نتیجه برقراری این نظم در بعضی نقاط جهان، پس گرفتن امکانات از کارگرانی است که دست به مبارزه زده‌اند، و در نقاطی که عملکردی مانند ایران دارند سرکوب را شدیدتر می‌کنند، تا نیروی کار هرچه ارزان‌تر شود

همه این اتفاقات درحال وقوع است. طبقه کارگر، فقط با کمی تفاوت، در بعضی جاها امکانات نسبتاً بهتری دارد، به این دلیل که مبارزه کرده و دست آوردهایی دارد، در جایی شرایط بسیار بدتری دارد، هنوز نتوانسته حداقل تشکل‌های صنفی و اتحادیه‌ای خود را تشکیل دهد، جایی مثل ایران که کارگر حق صحبت بر سر افزایش دستمزدش را هم ندارد. بنابراین با کمی تفاوت کارگران در سراسر جهان سرنوشتی مشابه دارند و هم سرنوشتی جهانی پیدا کرده‌اند. همانقدر مسئله کار دائم برای کارگر ایرانی مسئله است که برای کارگر سوئدی یا آلمانی. این نشان دهنده این است که امروز مبارزه جهانی کارگر از هر زمانی بیشتر مطرح است و تحقق آرمانهای جهانی کارگری در مقابله با جنگ افروزی جهانی سرمایه ضرورت پیدا کرده. امپریالیسم جهانی می‌خواهد بر سرنوشت همه ملت‌ها سلطه یابد بنابراین کارگران هم باید درصدد رهائی از این سلطه و استثمار جهانی سرمایه‌داری باشند. برای مثال در همین کشورهای اروپایی، کارگران درحال روی آوردن به یک مبارزه جهانی هستند و همانطور که تلاش میکنند مبارزه را از مرزهای داخلی کشورها خارج کنند و به آن شکل پیوند و اتحاد جهانی بدهند، در رابطه با کارگران مهاجر نیز همین مبارزات را انجام می‌دهند تا اجازه ندهند سرمایه دارها نیروی کار کارگران و حتی متخصصان مهاجر را ارزان‌تر از نیرو کار داخلی بخرند.

ادامه در صفحه 12

**بیانیه جمعی از نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی، دانشجویی و کارگری چپ
در محکومیت فاجعه انفجار معدن سوما ترکیه (فارسی- انگلیسی)**

ما جمعی از نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی، دانشجویی و کارگری چپ، فاجعه ی انفجار معدن سوما در مانیسای ترکیه که به کشته و زخمی شدن صدها کارگر معدنچی و داغدار شدن بازماندگان این کارگران انجامیده است را نه یک حادثه بلکه فاجعه ای انسانی می دانیم و سرمایه داری را مسبب اصلی بروز چنین فجایع مرگباری بر می شماریم.

این نه اولین بار بوده، و نه آخرین بار خواهد بود که طبقه کارگر قربانی سیاستهای بهره کشی سرمایه داری می شود. کارگران ترکیه تنها قربانیان نیستند. طبقه کارگر در جهان، با درد و مطالباتی مشترک هر روزه در کنار حقوق حقه ای که از دست می دهند، جان خویش را نیز هزینه ی حیات نظام سرمایه داری می کنند.

ما، ضمن ابراز همدردی با کارگران معدن سوما، خانواده ها و بازماندگان آنها، خواهان پایان یافتن تضییع حقوق کارگران، بروز چنین فجایع غیر انسانی و سیاست گذاریهای دولتهای حاکمه علیه طبقه ی کارگر هستیم که در ضد انسانی ترین وجه به مرگ کارگران و به خطر افتادن سلامت جسمی و روحی آنها می انجامد و تنها راه نجات طبقه ی کارگر را «اتحاد جهانی کارگران» می دانیم.

برای حمایت از کارگران قربانی و بازماندگان این فاجعه و امضای بیانیه به سایت icdahak.com مراجعه کنید و یا با آدرس icdahak@gmail.com تماس حاصل نمایید.

Statement by a Number of Writers, Journalists, students, Political Activists, and Labour Activists

In condemnation of the Soma mine explosion disaster in Turkey

We, a number of left political activists, journalists, writers, students, and members of the workers unions, claim that the disastrous explosion at the Soma mine in the western province of Manisa in Turkey that killed and wounded hundreds of mine workers and survivors, should not be assumed to be a natural disaster, but a manmade human tragedy -and we blame capitalism as the main cause of such deadly and destructive calamities.

This was not the first, nor will be the last time that the working class becomes the victim of the capitalism's exploitative policies. The Turkish workers are not the only victims. The international working class, with its common pain, grieves, and demands, not only are deprived of their just rights, but it is at their expense and lose of their lives that capitalism survives on an everyday basis.

In the meantime that we, express our sympathy with the Soma mine workers, their families, and survivors, we demand an immediate end to the violations of the workers' rights, the outbreak of such atrocities, and the inhuman policies practiced by the ruling governments against the working class - that in the most inhumane ways result in workers' deaths and bring their physical, mental health, and livelihood at risk and we believe that only "the working class alliance" will save them from all these miseries..

To support the victimized workers, the disaster survivors, and signing the statement, please visit the icdahak.com Web Site or contact us at icdahak@gmail.com.



سیاست های افزایش جمعیت در ایران (نگاهی به نقشه عملیات ۱۴ فرزندی) مژگان حاصلی

یک افق ۵۰ ساله به ۱۵۰ میلیون نفر برسد.

در لحظه ابتدایی که این پیام منتشر گردید همه اقتشار جامعه همچون مزاح و لطفیه‌ای به آن خندیدند اما غافل از آنکه همواره این افاضات تراوش یافته از ذهن‌های فسیل شده پشتوانه‌های قانونی می‌یابد.

مقامات جمهوری اسلامی نیز به ناگهان همگی کارشناس جمعیت شناسی شده و با برنامه‌های دستوری خود ظاهراً نسبت به پیری جمعیت ایران در ۵۰ سال آینده هشدار می‌دهند و با چوب و چماق و قانون مردم را تشویق به زاد و ولد می‌کنند.

مجلس نیز در فروردین ماه امسال با فوریت طرح مجازات برای سقط جنین، وازکتومی و تبلیغ برای فرزند کمتر موافقت کرد. طرح افزایش نرخ باروری و پیش‌گیری از کاهش رشد جمعیت کشور چهار ماده دارد و ماده ی یک آن "همه ی اقدامات پیرامون به سقط جنین، عقیم سازی مانند وازکتومی، توبکتومی و هرگونه تبلیغات تحدیدموالیدو کاهش فرزندآوری" را ممنوع اعلام کرده است.

تصویب این طرح یکی از عجیب‌ترین و قابل تامل‌ترین تصمیمات کورکورانه ایی ست که به نیروی قوانین خشک و لازم الاجرا سعی بر اجبار خانواده‌ها به افزایش فرزندان و زاد و ولد دارد.

حذف آموزش‌های پیش از ازدواج، ممنوعیت ورود کاندوم به عنوان یک کالای "غیرضروری و لوکس"، نیز یکی از اقدامات پیشین در راستای تسهیل شرایط برای تصویب این قانون بوده است.

این در حالی ست که بیش از ۵۰ سال است که در تمامی دنیا، سیاست‌های کنترل جمعیت از آموزش تا ارائه خدمات پزشکی و بهداشتی جزو حقوق درمانی شهروندان تلقی می‌شود. تجربه در این سی و اندی سال نشان داده است که با توجه به

دستورالعمل‌ها، سخنرانی‌های مراجع، برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی، همه و همه می‌تواند ما را نسبت به برنامه‌های آتی این نظام هوشیار کند.

در همین ارتباط نایب رییس دوم کمیسیون بهداشت و درمان در مجلس هشتم اعلام کرد: "سیاست افزایش جمعیت، با تاکید رهبری، برای افزایش جمعیت مسلمان، در دستور کار تمامی نهادها قرار گرفته است".

با توجه به این گونه سخنان، آنچه که مشهود است، هدف غایی، افزایش قوای نظامی با تکیه بر افزایش تعداد افراد در "سپاه اسلامی" ست که خامنه‌ای خود و فرزندانش را رهبر آن می‌داند و این مهم بیش از هر چیزی در نظام جمهوری اسلامی دارای اولویت است.

توسعه اقتصادی و افزایش جمعیت دو مسیر دور از هم

تمامی قوانین و دستورها به افزایش جمعیت که بدون در نظر گرفتن اندک خدمات زیر بنایی اقتصادی و اجتماعی صورت می‌گیرد، با وجود به تورم و رکود اقتصادی بالا هیچ گونه آینده نگری در خود ندارد.

در حال حاضر که بسیاری از خانواده‌ها درتأمین حداقل امکانات معیشتی خود با مشکلات فراوانی روبرو هستند و به تنهایی بار آموزشی، درمان، تغذیه و بهداشت فرزندان را به دوش می‌کشند، اولین قربانیان این سیاست‌ها خواهند بود.

پس از آن جوانان سال‌های آینده که پس از یک انفجار جمعیتی متولد شده اند در روند تحصیلی، جستجوی شغل، ازدواج و عدم ثبات شرایط، قربانیان بعدی خواهند بود.

هم اینک افزایش کودکان محروم از تحصیل، نرخ بالای بیکاری، افزایش بیماری‌های روحی، روانی، اعتیاد، فقر و...از مواردی است که موبد این مهم است که کیفیت زندگی افراد

جامعه برای تصمیم گیرندگان نظام کوچکترین اهمیتی ندارد. با نگاهی به کشورهای توسعه یافته و کم جمعیت در دنیا که بالاترین امید به زندگی را دارا هستند هرگز به سیاست‌های دستوری چون ممنوعیت ورود کاندوم یا مجازات برای عمل‌های جراحی چون وازکتومی و... روبرو نخواهیم شد.

وحشت جمهوری اسلامی از آگاهی و آزادی زنان

یکی از بزرگترین ترس‌های این امپراطوری مذهبی، آزادی زنان ست حتی اگر این آزادی از نظر زمانی باشد، حتی اگر فراغت بیشتری برای زنان فراهم شود وحشت از افزایش آگاهی آنان فزونی می‌یابد.

بله آگاهی بیشتر از حق انسانی، که می‌تواند حتی فراتر از مردانه- زنانه بودنش برای این نامسولان مشکل آفرین باشد؛ زنی که برای حق خود ایستادگی کند پسران و دخترانش را نیز ایستاده به دنیا می‌آورد و از همین جاست که زن می‌شود مادر تمدن بشری.

تبدیل زن به دستگاه تولید نسل برای اجرای عملیات تولد به نیت پنج تن، ۵ فرزند، به نیت امام هشتم، ۸ فرزند یا دوازده امام و ۱۴ معصوم، آیا دیگر به تن رنجور مادر توان اندیشیدن به خود یا فرصت سنجش فاصله برابری‌ها را خواهد داد؟

اما آنچه که هوشیاری می‌طلبد

هوشیاری در برابر وعده‌ها و طرفندهای فریبکارانه دولت‌ها نیز یکی از مهم‌ترین مواردی ست که می‌تواند رهنمود خوبی برای خانواده‌ها باشد. از جمله وعده‌های دولت در راستای بقای نظام می‌تواند موارد زیر باشد:

- ارائه وام‌های گوناگون به خانواده‌های بیش از ۳ یا ۴

ادامه در صفحه ی 7

یکی دیگر از مشکلات دختران افغانستان در دنیای مجازی استفاده از عکس شان توسط مردان است چندی پیش یکی از همکارانم به گفت دختری افغان با من تماس گرفته و می گوید مشکل جنسی دارد و با گفته معروف لزبین یا همجنسگرا است با من و همکارم باهم راجع به این موضوع صحبت کردیم. همکار من ایرانی هست و فقط می داند چنین افرادی در جامعه ما مانند ایران با مشکلات زیادی مواجه اند. برای من هم جالب بود این موضوع زیرا می دانستم ما در جامعه خود نه مرد همجنسگرا داریم نه زن همجنسگرا. در جامعه ما مردان ۲ جنسگرا هستند اما این اولین باری بود که شنیدم زنی همجنسگرا از افغانستان با همکارانم از طریق فیس بوک تماس گرفته برایم. چون ما یک جامعه سنتی داریم و اشخاصی که مبتلا و اختلال ژنتیکی هستند به خصوص دختران از ترس حفظ ابرو خود و فامیل خود سکوت می کنند تصمیم گرفتم با این شخص که خود را آرزو می نامد به عنوان یک فعال حقوق بشر ارتباط برقرار کنم. تصمیم داشتم ایشان را با حضور یک روانشناس در پروگرام صدای سرزمینم که شنبه ها از طریق رادیو شهروند نشر میشود دعوت کنم تا کمی از نظر علمی اطلاع رسانی کرده باشم به جامعه خودم



یکی دیگر از مشکلات دختران افغانستان در دنیای مجازی
سحر صامت

بعد از ۱ یا ۲ بار چت کردن با این ای دی که نام خود را آرزو، آرزو گذاشته و چند عکس یک دختر را برای ثابت کردن اینکه صاحب ای دی یک دختر است متوجه شدم صاحب این ای دی مرد است. با فرستادن عکسی نامناسب قلبم را آزرده کرد. برای پوشاندن کار خود گفت من اتیست هستم. درست جامعه ما سنتی است و چنین مسائلی را پذیرا نیست اما چرا عکس زن، این مرد و امثالش اگر واقعا به چنین افکاری دچارند می توانند افکار خود دفاع کنند.

عکس گل. عکس منظره و عکس های دیگر را در پروفایل خود بگذارند. چرا عکس زن؟؟؟ تنها جوابی که به ذهنم رسید این بود که هنوز هم زن در جامعه ما به چشم جنس ناتوان دیده می شود. هنوز هم امپراتوری مردسالاری پا برجاست بسیار ناراحت شدم از اینکه دنیا به کجا رسیده و مردم ما با چه افکاری زندگی می کنند. مردهای کشوری که سالها بر سر ناموس و به نام ناموس جنگیدند حال تعدادی از مردها خودشان اینگونه زنان را بد نام میکنند. مردمی که خود را متمدن می دانند ناراحت از اینکه تا این حد افکار مریض در جامعه داریم چرا که این افراد عضوی از بدن جامعه ما هستند. این اولین باری نیست که من با چنین ای دی ها مواجه می شوم که مردان و نام زن برای خوش گذرانی برای خود در شبکه های اجتماعی ای دی درست می کنند. حتی بارها دیده ام عکس دختران و زنان مشهور افغان را به صورت مبتذل با فوتو شاپ ادیت کرده و در اینترنت پخش کرده اند. نمی دانم چرا ملت ما با وجود این همه استعداد به جای خدمت به وطن و هموطن استعداد خود را به سوی جنبه های منفی می کشانند. چرا؟؟؟

من هم از امروز تصمیم گرفتم هرگاه با چنین ای دی هایی مواجه شدم اینگونه در شبکه های اجتماعی افشایشان میکنم تا باشد قدمی برای آزادی حضور زنان و دختران افغان در دنیای مجازی

چرا دولت جدید علی رغم وعده های بسیاری که به مردم داد؛ ناتوان در مهار تورم و بحران اقتصادی می باشد؟ در ایران همیشه در طول حکومت اسلامی واضح و مبرهن است که دولت و رئیس جمهور نقشی فرمالیته و نمایشی داشته و دارد و آنکه سیاست های حکومت را برنامه ریزی می کند رهبری هست رهبری که فقط به مصالح دینی و پایداری و بقا خود می اندیشد و هیچگاه اجازه مدیریت و تعیین استراتژی بر اساس رفاه و آسایش و آرامش مردم را به هیئت دولت و رئیس جمهور نمی دهد. رهبری که با قوت و پر وبال دادن به سپاه و اطلاعات تمام مخالفان خود را به بدترین شیوه سرکوب کرده و از بین می برد؛ وقتی مصالح و بقایش حکم می کند در هر کجای دنیا سرمایه مردم ایران را خرج هم پیمانانش می کند به بشار اسد کمک میکند تا کودکان سوری را دیوانه و ار در آتش خشم اسلامی خود بسوزاند. رهبری که هیچ منطق و اصولی را غیر از منافع دینی و حکومتی خود نمی پذیرد. رئیس جمهور در ایران نمی تواند به اهداف کاری و برنامه ریزی مخالف نظر رهبر عمل که چه عرض کنم حتی فکر کند و کاملا تحت تسلط و سیطره رهبری می باشد؛ هر چند که سگ زرد برادر شغال است و انتظاری بیش از این نمی رود. تورم؛ فقر و تحریم های بین المللی حاصل وجود کثیف اینچنین رهبری بر مسند قدرت است و بس. ره آورد این حکومت ننگین فقر و فلاکت و فحشا؛ فساد و اعتیاد و در بدری ایرانیان است و هیچگاه دغدغه رفاه و آرامش مردم را نداشته و ندارند. رئیس جمهور در ظاهر امر وعده می دهد؛ برنامه می دهد اما قادر به اجرای آن نیست و اگر جرأت مخالفت با نظر رهبر را داشته باشد هم محکوم به عزل و فناست. در حکومت ایران فقط یک نفر برای کل مسائل تصمیم می گیرد و آن شخص کسی نیست جزء رهبری دیوانه و بیسواد که اهدافش

عروسک خیمه شب بازی یا
رئیس جمهور!!
شاهین کاظمی



در توسعه دین و منافع اسلام تعریف میشود. هر کس مقابل این دیکتاتور قرار گیرد محکوم میشود به زندان و اعدام و...؛ اگر کارگری؛ معلمی؛ دانشجویی و هر کس از هر طبقه ای از جامع اعتراض کند از وضع حقوق و معیشت خود جایش در سپاه جلال اوین هست. اگر خبرنگاری؛ روزنامه ای خبری بر خلاف میل و مصالح رهبر و سپاه منتشر کند بلافاصله توقیف؛ دستگیر و زندانی می گردد و چه بسا مانند زهرا کاظمی ها در اوین کشته می شوند. آری رئیس جمهور هم در ایران یک عروسک خیمه شب بازی بیش نیست و بیچاره مردمی که به پای صندوق های رای گیری رفته و به چی دلخوش کرده اند؛ معلوم نیست! باید یک بار برای همیشه شیشه عمر این غول دیکتاتور را شکست و دموکراسی و خرد جمعی را حاکم کرد. /
به امید آن روز و نابودی دیکتاتور ایران؛ خامنه ای

"یک جوان به زندگی برگردد، بهتر است تا برود زیر خاک"، این جمله را پدر مقتول در بخشش قاتل فرزندش می گوید.



در سرزمین اعدام و انتقام!

شراره رضایی

در سرزمین اعدام و انتقام ها، سرزمینی که قانون و حکومتش دایما از حق انتقام، دیه، خشونت و خون خواهی حرف می زند، خشونت و وحشی گری را در خیابان ها، کوچه و پس کوچه با برپا کردن چوبه های دار به نمایش میگذارد تا شاهد جان دادن یک انسان باشند. سرزمینی که خانواده داغ دیده را مجبور می کند که چهارپایه را از زیر پای قاتل فرزندش بکشد و خود مجری قانون باشد، سرزمینی که مادری را دعوت می کنند تا شاهد مرگ فرزندش باشد. این سرزمین پر است از قانون های خشن غیر انسانی، پر است از قوانین برای مرگ انسانیت! در چنین سرزمینی با تمام وحشی گری رژیم و قوانین متحجرش، گل هایی از عشق و انسانیت و گذشت در زمین شوره زار می روید.

در دو هفته ی اخیر دو نفر تا پای دار می روند ولی بالای دار نمی روند، مادر داغ دیده ای که با دستان خودش طناب دار را از گردن قاتل فرزندش باز می کند و دیگری پدري که مخالف اجرای وحشیانه ی اعدام است و میگوید حتی اگر تمام فرزندانم هم کشته شوند هرگز کسی را اعدام نخواهم کرد! سرزمینی از تضادها، سرزمینی که رژیم اسلامی اعدام جوانان در خیابان را اعلام و تبلیغ می کند، بنرهایی را بر در و دیوار میآویزد و مردم را به



تماشای مرگ تشویق می کند، آی مردم بیایید و جان دادن یک جوان را ببینید تا حساب کار دستتان بیاید ممکن است فردا این طناب سهم شما باشد!

همین مردمی که به تشویق رژیم هار و وحشی به دیدن اعدام یک جوان می آیند، برای ببخش و نجات جان یک قاتل بدست مادر مقتول برایش کف می زنند و برای تشکر و قدردانی از این عمل انسانی شان به دیدارشان می روند. زیباترین عکسی که لیاقت برنده شدن بهترین جایزه را دارد لحظه ای که مادر مقتول و مادر قاتل همدیگر را در آغوش می کشند و با هم همدردی می کنند. این همان تصاویری ست که رژیم اسلامی لرزه بر اندامش می افتد. این همان تصویری است که باید تکثیرش کرد. باید نشان داد که با تمام تلاشی که رژیم می کند تا رعب و وحشت و خشونت را در جامعه زنده نگه دارد، مادر و پدري با بخشش قاتلین فرزندشان، به احکام و قوانین بربریت، نه می گویند، با گذشت و ایثارشان، زندگی را به نمایش می گذارند، و پدر مقتولی می گوید: یک جوان به زندگی برگردد، بهتر است تا برود زیر خاک.

این همان پایه ها و طلیعه ی شروع یک جنبش عظیم است. جنبشی برای نه به اعدام، نه به خشونت، نه به دیدن صحنه های اعدام، نه به تکرار اعدامی دیگر، جنبشی برای اعلام تنفر و انزجار از اجرای اعدامی دوباره!، جنبشی برای نه به قتل عمد و برنامه ریزی شده دولت با انگیزه ی کثیف ایجاد وحشت در بین مردم از قدرتت!، جنبشی برای به نمایش گذاشتن قدرت شکوفایی انسانیت در مقابل بربریت حاکمیتی به نام جمهوری اسلامی!./

21 آوریل 2014 (اول اردیبهشت 93)

سیاست های افزایش جمعیت در....

- ارایه کمک هزینه های موقت برای فرزندان خانواده های پر جمعیت
- فراهم کردن تسهیلات موقت مسکن و ...
- در این مورد می توان به هدیه یک میلیون تومانی احمدی نژاد به کودکان متولد شده اشاره کرد که بعدها با شرط و شروطهای بسیاری که برای آن گذاشته شد نشان داد که برنامه ای غیر عملی و فریبی بیش نبوده است.

اما آنچه که جای خرسندی ست

اما آنچه که جای خرسندی ست افزایش سطح آگاهی های خانواده های جوان نسبت به پیشامدها و مسوولیت های افزایش فرزندان است. در گفتگو با بسیاری از زوج های جوان متوجه می شویم که آنان بر فراهم کردن امکانات کافی و توجه به مسوولیت های تربیتی کودکان بیش از هر چیز اهمیت می دهند./

حکومت اسلامی سرمایه داری در طول حاکمیت ضد انسانی و استثمارگرانه اش در دفاع از نظام تولیدی اجتماعی سرمایه داری و تضمین کار ارزان و کارگر خاموش برای سودآوری هرچه بیشتر سرمایه داران و حفظ بقای خود، راستای اعمال جنایتکارانه، سرکوبگرانه و ایجاد فضای رعب و وحشت، و دامن زدن به خرافه و فرهنگ و سنن عقب مانده اجتماعی ما قبل تاریخ بشری بر اساس سود و منافع سرمایه داران و طبقات دارا، در قانونیت بخشیدن و نهادینه کردن تبعیض و نابرابری، برای فرودستی بخشیدن به جایگاه انسانی- اجتماعی طبقه کارگر بویژه زنان و میدل کردنش به سنت و فرهنگ و افکار و شعور اجتماعی با توسل به تمامی امکانات میدیانی و ... از هیچگونه تلاشی دریغ نکرده است این کشمکش جدالی طبقاتی- اجتماعی، جدی و ملموس در جامعه ایران و کردستان می باشد. حکومت اسلامی علیرغم هر تهدید و شدت عمل سرکوبگرانه و دامن زدن به ایجاد فضای امنیتی و رعب و وحشت در طول حاکمیت سیاسی اش تاکنون راه بجائی نبرده و نخواهد برد. این تهدیدی جدی است برای بقای حاکمیتش! اساسی ترین تجارب این تحركات انجام گرفته شده در شهر سنندج، لازم است فعالین، سازماندهندگان اصلی قبل از هر چیزی از هرگونه تنگ نظری، فرقه گرایی و بهانه تراشیهائی که مانع سازماندهی در ابعاد سراسری است، دوری جویند. و بعنوان امری بسیار اساسی و روزهای جهانی بدان نگرسته شوند. و برای وسعت و گسترش بخشیدن و سازماندهی بدان در دیگر شهرها در ابعاد جامعه کردستان برای دستیابی به این امر ضرورت دارد برنامه ریزی دقیق نمود. زیرا در تمامی شهرها محافل وسیعی از فعالین آزادیخواه و برابری طلب بطور پراکنده وجود دارند. لازم است این محافل بشیوه شبکه ای وسیع بهم بافته شوند. تا مطالبات یکدستی طرح و در دستور قرار داده شود. و... که در نتیجه باعث شود، مراسمات هر چه بیشتری بعدی اجتماعی و پایدار پیدا کند. با شرکت کردن هر چه مردم بیشتر مراسمات و تجمعات باشکوهتری را در مراکز اصلی محل تردد در شهرهای کردستان برگزار شوند زیرا برگزاری مراسمات و تجمعات در روز 8 مارس و اول ماه مه مستقیماً حکومت اسلامی و سنت و فرهنگ ارتجاعی را نشانه می گیرند و به چالش می کشند. باید به تمامی قوانین ضد انسانی و فرهنگ و سنت عقب مانده اجتماعی " نه " گفت و عملاً و رسماً خواهان الغاء تمامی آن قوانین گردید. و بر حق و حقوق انسانی- اجتماعی خود در تمامی شئون زندگی از لحاظ " سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی " عملاً پا فشاری نمود. راه دستیابی به این مطالبات را هموارتر کرد.



سحر باباسلجی

پیام کوتاهی به بلندای تاریخ

سعید محمدی



"سبب دیگری بچین حوا، بگذار از اینجا هم بیرونمان کنند"

این متن پیامکی بود که در سالهای ۸۸ و ۸۹ در ایران بسیار پر طرفدار شده بود و افراد زیادی آن را به عنوان یک پیامک زیبا که حاوی مفهومی فلسفی و اعتراضی بود برای همدیگر می فرستادند. همانگونه که می دانید در ادیان ابراهیمی از ماجرای آدم و حوا، سرپیچی شان از فرمان خدا و اخراجشان از بهشت به عنوان آغاز حضور بشر بر روی زمین یاد می شود که نه تنها پیروان این ادیان بلکه بسیاری از پیروان دیگر ادیان و حتی آنتیست ها این داستان را می شناسند. (در اینجا صحت و سقم این داستان مورد بحث نیست) اکنون به بررسی این پیامک از لحاظ معنایی و زبانشناختی می پردازیم.

از دیدگاه زبانشناختی، هر جمله ای که ادا می شود علاوه بر معنای ظاهری، دارای یک سری پیش فرض ها (presupposition) می باشد که شنونده یا خواننده ناخودآگاه آن پیغام یا با پیش پندارها را دریافت می کند. به این مثال از یک کتاب زبانشناسی دقت کنید:

(الف) سارا حتی می تواند عرض این استخر را شنا کند

(ب) حتی سارا می تواند عرض این استخر را شنا کند

همانگونه که می بینید هر دو جمله به این اشاره دارند که سارا می تواند عرض این استخر را شنا کند. اما این دو جمله از لحاظ معنایی به هیچ وجه یکسان نیستند. در جمله ی اول دو پیش پندار عرضه می شود: (۱) سارا شناگر بسیار خوبی است و (۲) عرض استخر زیاد است. اما در جمله ی دوم دو پیش پندار کاملاً متفاوت را دریافت می کنیم: (۱) سارا شناگر خوبی نیست (۲) عرض استخر کم است. می بینیم که آمدن و جابجایی یک «حتی» مفهوم جمله را به طور کلی عوض میکند.

و اما پیامک؛ آمدن واژه ی «دیگر» بلافاصله پس از سبب چه پیش پنداری را به شما میدهد؟ بله، شما به طور ناخودآگاه به این فکر می افتید که سبب اول (در بهشت) را هم حوا چیده است! و همه ی بار تقصیر سرپیچی از فرمان خدا و تبعید به زمین به گردن حوا، یعنی زن، می افتد.

این پیامک، اگرچه برخی آن را در راستای نارضایتی از وضع موجود تفسیر و توجیه می کنند، یکی از هزاران نمونه ی جملات و اصطلاحاتی است که به طور روزمره استفاده می شوند و کمتر کسی به تأثیر آنها بر روان افراد دقت می کند. عبارات آشنایی همچون: «قول مردانه»، «نامرد»، «مردانگی»، «ناموس» و غیره که همگی از یک تفکر مردسالار و زن ستیز سرچشمه می گیرند و این تفکر در جامعه ای مانند ایران به حدی ریشه دار است که حتی گاهی زنانی را می بینیم که با آب و تاب خود را «مرد» می نامند تا بگویند انسان قوی ای هستند و از سوی دیگر صفت های زشتی همچون «حیله گر»، «فته گر»، «دروغگو» و «ناقص العقل» را به زنان نسبت می دهند که گاهی ریشه در باورهای همچون همین داستان آدم و حوا دارد.

همانگونه که می بینیم ظلم به زنان در جامعه ای مانند ایران تنها به صورت تجاوز، آزار جسمی در خانه یا بیرون از خانه، نقض حقوق اولیه مانند حق طلاق و غیره نیست، بلکه حتی در ادبیات روزمره ی ما نیز مورد ستم و تحقیر قرار می گیرند و رهایی از این تفکرات پوچ مردسالارانه با مبارزه ی یک شبه و یا تلاش یک قشر میسر نمی شود بلکه باید همه ی انسان های آزادی خواه و مبارز، که رویای دنیایی برابر را در سر دارند، برای این هدف بجنگند حتی اگر جنگ با واژه گان باشد! حتی اگر به صورت نفرستادن و یا حذف یک پیامک باشد.



«فریاد زن»؛ نخستین فستیوال جهانی شعر زنان در سیدنی- استرالیا

گفت و گوی شهرگان با صبا واصفی شاعر، مستندساز و برگزارکننده نخستین فستیوال جهانی شعر زنان «فریاد زن» در سیدنی- استرالیا/ آزاده دواچی

تازه ای برای زنان در می‌اندازد و به همین دلیل پیوستن به جنبش جهانی فمینیسم یک ضرورت است گرچه زمان زیادی را صرف خواهد کرد.

برگزاری یک فستیوال جهانی با مدیریت زنان، همزمان در سی و هفت کشور دنیا و با یک درد و دغدغه مشترک یک بازتاب بی سابقه است.

به نظر شما چه قدر ادبیات زنان می‌تواند بیانگر صدای اعتراض آن‌ها به خشونت‌های رایج در جامعه باشد؟

واصفی: اثر ادبی در یک جهان انتزاعی خلق نمی‌شود همیشه در بستر رویدادهای اجتماعی، سیاسی، تاریخی و فرهنگی به وجود می‌آیند. تاریخ ادبیات جهان پر از زنانی است که برای خلق آثارشان به شکل فجیعی در محدودیت‌هایی دست و پا زده‌اند که نشانی از آن‌ها در هیچ جای مباحث ادبی نیست. این فقدان اگرچه نشانه آشکاری را به همراه ندارد، اما همزیست خشونت است. به قول الن سیکسو نوشتار زنانه تنها شیوه تازه ای برای نوشتار نیست، بلکه فضایی است که می‌تواند سکوی پرش اندیشه‌های براندازانه یا جنبشی مبارک برای دگرگونی معیارهای اجتماعی و فرهنگی باشد.

به نظر من زنان در این استحاله خوش درخشیده و در تبدیل

امضایشان پای دفاع از مردان زن و کودک آزار خشک و ثبت می‌شود. درد را باید داد زد و میدان را از جامعه نمایشی گرفت. حالا که به جای انزوای سجاده، صحنه ای پیش رو دارم پر از لب‌هایی برای گفتن چرا اهلی، رام، آرام و لال بمانم؟

انگیزه خود شما از راه اندازی این فستیوال در سیدنی چه بوده است؟

واصفی: رودخانه همیشه آدم را به سنگ و صخره نمی‌زند، گاهی دستت را به دست اقیانوس می‌دهد تا آرام لاجوردی را بهتر از چشم‌های رنگین گره چینی‌های ناصری بشناسی. شاید تنها پیله‌های دامن عدالت می‌توانست به رنج‌هایم جوری پیله کند که آزادی با تمام هیبتش سر از زندگی من در بی‌آورد. حالا گرچه رهایم؛ از هر چه بوی گند ریش می‌دهد، اما جنس خشونت را خوب شناخته و می‌دانم خشونت چه حکومتی باشد، چه خانگی چگونه پشت درهای بسته جان گرفته، توحش گردن کلفت می‌کند.

فکر می‌کنید چه قدر برگزاری این فستیوال‌ها تاثیر گذار بوده و بازتاب دارد؟

واصفی: وقتی اولین مدارس دخترانه با نام‌هایی مانند؛ ناموس و عفت تاسیس شد، روحانیت طوری در برابرش موضع گرفت که مثلن شیخ فضل الله آن را همدیف فاحشه خانه دانست و موسس مدرسه آواره و تبعید شد، ولی حالا من و شما از دانشگاه همان کشور فارغ التحصیل شده و حالا باز هم داریم درس می‌خوانیم. وقتی سیمون دوبوار مساله «ما زن نیستیم از ما زن می‌سازند» را مطرح کرد با بهت و ناباوری جامعه روبه‌رو شد، اما حالا یک مانیفست فمینیستی به حساب می‌آید. وقتی فروغ از تنش تجلیل کرد و متانت جنسی احمقانه و رایج را به ریشخند گرفت، همان‌ها که پس از مرگش در کرنای مدیحه‌هایشان می‌دمیدند، چپ و راست علیه‌اش قلم می‌زدند، ولی امروز ما بر سر تن نویسی بحث می‌کنیم. می‌دانید حرکت‌های فمینیستی مثل سفرهای استانی آقایان نیست که با یک لی لی پوت و ساندیس فیصله پیدا کند. این نهضت علاوه بر فرهنگ استبدادی مردسالار با هیولایی از جنس دین و سرمایه داری دست به گریبان است که هر لحظه طرح

سیاسی و مدنی، دانشجویان و عامه مردم در آن شرکت کردند.

انگیزه خود شما از راه اندازی این فستیوال در سیدنی چه بوده است؟

واصفی: رودخانه همیشه آدم را به سنگ و صخره نمی‌زند، گاهی دستت را به دست اقیانوس می‌دهد تا آرام لاجوردی را بهتر از چشم‌های رنگین گره چینی‌های ناصری بشناسی. شاید تنها پیله‌های دامن عدالت می‌توانست به رنج‌هایم جوری پیله کند که آزادی با تمام هیبتش سر از زندگی من در بی‌آورد. حالا گرچه رهایم؛ از هر چه بوی گند ریش می‌دهد، اما جنس خشونت را خوب شناخته و می‌دانم خشونت چه حکومتی باشد، چه خانگی چگونه پشت درهای بسته جان گرفته، توحش گردن کلفت می‌کند.

و قتش رسیده بود آینه بگردانم برابر چشم‌های کورجنس جامعه ای که جان، جهان و جوانیم را زیر سایه خدا، دولت، پدر، برادر، شوهر و هر چه نر بود و مذکر نگاه داشت و بدن، زبان، کلام و کارم را از دست‌های تردم ربود. آینه ای مقابل آن‌ها که بلاهت را بار چمدان‌هایشان کرده با خود کوچ داده‌اند. همانانی که هنوز خشونت خانگی در چشم‌های لوچشان دعوی خانوادگی ساده ای است که به محض رویت در سوراخ‌هایشان خزیده، پستان‌هایشان را می‌چسبانند به تنور همان فرهنگی که توشه‌شان زده است. تراژدی غم انگیزی است وقتی برخی زنان در مدرن‌ترین کشورهای دنیا بودجه می‌گیرند علیه خشونت قلم بزنند اما جوهر

بار دیگر مساله حقوق زنان، نویسنده‌های فمینیست را صرف نظر از گرایش‌ها، زبان و ملیت‌های مختلفشان گرد هم آورد تا خواهرانه صدایی شوند برای اعتراض علیه خشونت. ۲۹ ماه مارچ فستیوال جهانی شعر زنان که به «فریاد زن» شهرت دارد برای نخستین بار در شهر سیدنی استرالیا برگزار شد. در این فستیوال که هدف اصلی آن اعتراض به خشونت علیه زنان از طریق شعر و آثار هنری بود شاعران زیادی شرکت کردند. گفتگوی زیر در مورد اهداف و دستاوردهای این فستیوال با صبا واصفی شاعر، مستندساز و برگزارکننده این برنامه است.

خانم واصفی اگر ممکن است کمی در مورد چگونگی این فستیوال توضیح دهید، تاریخچه و اهداف برگزاری این فستیوال چیست؟

واصفی: جنبش جهانی شاعران زن MPI در سال ۲۰۰۹ توسط «بائیل اوریب» در جمهوری دومینیکن تاسیس شد. این گروه در پی توسعه فعالیت‌های فستیوال جهانی «فریاد زن» را طراحی کرد که ماه مارس امسال در بیش از ۳۷ کشور دنیا برگزار شد. هدف این فستیوال گردآوردن زنان و مردان شاعر در سراسر دنیا برای ادای احترام به حقوق زنان، اعتراض به خشونت علیه آنان و ایجاد فرصتی برای معرفی زنان شاعر و هنرمند ناشناخته است. امسال برگزاری این برنامه در سیدنی به من پیشنهاد شد و خوش حالم که شاعران مطرح استرالیایی، منتقدان، ناشران، فیلم‌سازان، عکاسان، فعالان

در ایران که بودم جلسه‌های نقد و بررسی آثار زنان داشتیم که به همت بلند آقایان خیلی زود بساطش برچیده شد و برنامه را درخانه‌هایمان برگزار می‌کردیم. چیزی که در آن جلسات بسیار به چشم می‌آمد رشد، تولید فکر و آثار تازه در سایه بازیابی احساس امنیت از دست رفته بود. هنوز هم حتی در کشوری مدرن می‌بینم چه طور زنان در سایه امنیت رشد کرده و با اشتیاق می‌خواهند داستان‌هایشان شنیده شود. آن‌ها با پشتوانه آزادی برای رهایی از ساختار تحت سیطره سوپراگو با جسارت بیشتری از بدن‌های مصادره شده، سکس، خودارضایی، سقط جنین، ترس، خجالت و شرمشان حرف می‌زنند. ببینید نادیده گرفته شدن زنان نه موضعی فردی و نه تصادفی که یک جریان کاملن هدف‌مند و قدرتمند بوده و مقابله با آن نیازمند متحدان جهانی است؛ و دقیقن به همین دلیل همکاری کردن با این فستیوال برایم جالب بود. واقعیت این است که حرکت‌های فمینیستی با تمام افت و خیزهایش طوری تاثیرگذار بوده که پیروان ادیان مختلف هم در پی پیوستن به این نهضت به دنبال خلق فمینیسم مسیحی، اسلامی، یهودی و ... افتادند.

مردون تجربه‌های زیستی است و این همان چیزی است که علی رغم سانسوری فجیع، زنان به مددش حضور غایشان را حاضر کرده و به متن رساندند.

آیا در میان شرکت کنندگان این فستیوال شاعران و یا فعالان ایرانی هم بودند؟
واصفی: بله در بخش فیلم کوتاه و مولتی مدیا.

فکر می‌کنید چه قدر برگزاری این چنین فستیوال‌هایی می‌تواند جامعه را برای تغییرهای بنیادین آماده کرده و بر شعر زنان تاثیر مثبت داشته باشد؟

واصفی: در جهانی که حتی بخشی از آزادیخواهانش کورجنس‌اند. در اقلیمی که هر روز یادمان می‌دهند چگونه بیزار و شرمسار از خود عشو در پستو بفروشیم و چه طور بمیریم به شدت نیازمند فرصت‌هایی هستیم که در آن خواهران گم شده خودمان را پیدا کنیم و بی‌نیاز از نقد منتقدان سرکوبگر با ترجمه و معرفی آثارمان سکسوالیته زنانه، هستی، هویت، زندگی و مضامین خودمان را به صحنه آورده و با ادبیات رفتار تازه‌ای را آغاز کنیم.

مدارس به حوزه علمیه، تفکیک و سهمیه بندی جنسیتی و چیزهایی از این دست مواجهیم. بی شک محرومیت و محدودیت بر کار خلاق اثرگذار است و زن نویسنده همین که قلم به دست می‌گیرد تا سلطه را از خود مضایقه کند، باید از یک سو با آپارتاید جنگد و از سوی دیگر با زنانی که در دیسکورس مردانه عمل کرده با بی رحمی به همجنسان شان نفرت می‌ورزند. در باور من ادبیات مذکر با نادیده گرفتن بعضی مضامین و حذف آن‌ها همیشه یک پیام سیاسی را برداشته که هر بار پای دست کاری کردن این سیاست به میان می‌آید، میسوزن‌هایی که موقعیت و منفعتشان به مخاطره افتاده با آن مقابله می‌کنند.

اما با تمام این‌ها راستش را بخواهید من هنوز خوش بینم؛ چون فکر می‌کنم شاید طی سال‌ها فرهنگ استبدادی و دینی توانسته باشد بر سر و کله زنان پارچه بیندازد، یا قصاب‌های ماقبل تاریخ در اداره سانسور آثارشان را شقه شقه کنند و بعد آموزش عالی، اداره گزینش و ... با اکراه، سهم نصفه نیمه ای از رفاه اجتماعی و امکان کار و تحصیل به آن‌ها صدقه بدهد، اما بخش بزرگی از هوش بشر

حواشی زندگی‌شان به متن موفق عمل کرده‌اند و توانستند به روزمرگی‌هایشان به موقعیتهای که همیشه بی ارزش بوده، اعتبار بدهند. حالا زن ایرانی که انقلاب، جنگ، قحطی، کودتا و ... را زیسته و از آن‌ها جز زخم نصیبی برنداشته، دیگر غریبه نفرین شده و بی صدا نیست، بلکه صدای رسایی است که از پشت روسری سیاهش علیه ممنوع شورش می‌کند تا شنیده بشود. شاید عقده‌های یک تحقیر تاریخی باعث بشود حتی گاهی این صداها به ناله‌های ملال آوری پهلو بزند، اما باید آنقدر گفته و شنیده بشود تا خودش را در یک شمایل هنری کشف کند.

چه قدر سانسور توانسته است بر ادبیات زنان در داخل ایران تاثیر بگذارد؟

واصفی: استبداد دینی در ایران با ستم به زنان آغاز شد. چهل روز پس از پیروزی انقلاب اعلام کردند زنان برای پرهیز از توسری، باید روسری سر کنند. چند ماه بعد قانون چند همسری و حق یکجانبه طلاق به مردان و ... تا امروز مدام به طول و عرض این کارخانه سانسور افزوده شده و حالا با طرح تبدیل



شعر از: سعید محمدی

برای فرزاد کمانگر معلم اعدامی

تو از «فر» «و شکوه» «زاد»ی و «کمان» «عدالت خواهیت در گلویشان» «گیر» «کرد اکنون کوه های کردستان، سوز نفس های مادرت را نفس می کشند تا درس ایستادگی بیاموزند اکنون اردیبهشت شرمنده ی بلندای نام باشکوه توست حتی گندم های سرزمینت، روئیدن پس از تو را از یاد برده اند پس از تو معلم بودن جسارت می خواهد پس از تو، ما همه شاگردان مکتب آزادی و پاکی توئیم اما افسوس که دیر یافتیمت افسوس که ارزان باختیمت افسوس.....

با اینکه در ایران تورم و بحران های مختلف بخصوص بحران اقتصاد دی و فقر بیداد می کند و هر عقل سلیمی حکم می کند که افزایش جهت فشاری مضاعف بر جامعه ایجا د می کند ولی حاکمان ایران بویژه خامنه ای مردم را تشویق به بچه دار شدن بیشتر می کند. از این اتفاق به خوبی می توان نتیجه گرفت که چیزی جز جنگ و داشتن سرباز برای فدا کردن در راه آرمان های پوچ و بی ارزش دینی در اینها نمی گذرد و با روند حکومتی خود و دشمن تراشی های روزمره هر لحظه بیم این دارند که جنگی در بگیرد و همانند جنگ ایران و عراق که مقدار بسیار زیادی از بهترین جوانهای کشور را به کام مرگ فرستاد مشخص است که اگر جنگی در بگیرد که خیلی هم بعید به نظر نمی رسد.



**چرا حاکمان ایران مردم را به ازدیاد نسل در دوره کنونی ترغیب می کنند؟
فرشته نظام آبادی**

آری برخلاف تمام دنیا چیزی جز جنگ و خونریزی در قافا موس حاکمان ایران نمی گنجد. آنچه بر مردم سوریه رفته است که صد البته ایران نیا نیز از وضعیت سوریه بی نصیب نبودند می توان پیش بینی کرد که حاکم یکدست دیوانه دیکتاتور دینی ایران به لشکر سازی می اندیشد. امروز مردم باید در مقابل این دیوانه از بند رسته شیوه ای دیگر پیش گیرند و هیچگاه تن به خواسته حاکمان ندهند. به امید روزی که دین وحاکمان دینی دست از سرملت ایران بردارند تا آرامش و صلح و صفا در ایران برقرار گردد.

به امید آن روز به امید آزادی ایران عزیز از حکومت دیکتاتور دینی.

پیام ها و نوشته های کوتاه شما:

نسیم ملایی کمنی



ریحانه جباری از هفت سال قبل با سلاح سرد در مقابل یک مأمور فاسد اطلاعات به دفاع از خودش پرداخت و اینک به مجازات اعدام محکوم شده است. ریحانه این روزها در سخت ترین و بحرانی ترین شرایط ممکن به سر می برد و این وظیفه انسانی ماست که ریحانه را نجات دهیم. دختر شجاعی که تنها جرمش این است که در برابر تجارز و دفاع از جسم و روح خود مقاومت کرده و از خود دفاع کرده است. او جرمی مرتکب نشده و فقط از خود دفاع کرده و اکنون با مجازات اعدام مواجه شده است. نفرین به جهالت و نا عدالتی قوانین اسلامی که اگر ریحانه تسلیم میشد حکم او زنا بود و حال که دفاع کرده حکم قاتل را دارد. کوشا باشیم برای بر اندازی رژیم اسلامی و لغو حکم اعدام ریحانه جباری

روز جهانی کارگر را به تمامی کارگران دنیا تبریک می گویم و درود به جان تمام کسانی که در این راه جان باختند. امسال در وضعیتی به استقبال روز جهانی کارگر رفتیم که کارگران در ایران در وضعیت بحرانی هستند و مدافعین حقوق کارگران زیر تیغ استبدادی جمهوری اسلامی ایران و تحت شدید ترین شکنجه ها هستند. آن روز دیر نخواهد بود که همین توده زحمتکش مردم ایران رژیم فاسد جمهوری اسلامی را هم با یک اعتصاب عمومی سیاسی به زباله دان تاریخ بسپارند و بشریت را از جر و ستم این جانپان و قاتلان نجات دهند. کارگر زندانی آزاد باید گردد



پریا مصیری منجی

ریحانه جباری هفت سال قبل به جرم دفاع از جسم خود به زندان افتاد. ریحانه زیر فشار شکنجه های وحشیانه رژیم اسلامی اعتراف به قتل کرد و محکوم به اعدام شد. چقدر باید خون انسان های بی گناه ریخته شود تا نظام خون خوار اسلامی سیراب شود؟ ریحانه جباری طعمه تازه جمهوری اسلامی ایران است. نمی گذاریم بی گناهی دیگر به خاک و خون بغلنت. متأسفانه اعدام در ایران به عنوان حربه ای در دست حاکمیت برای ایجاد رعب و وحشت و کشتار مخالفین رژیم زد بشری اسلامی است. اسلام با قوانین زد انسانی و متهمانه اش ارزشی برای جان و کرامت انسانی قایل نبوده و نیست. حکم اعدام ریحانه جباری باید لغو گردد.

کردند و متأسفانه جنبش کارگری هم بموقع عمل نکرد و در آن موقع نتوانست بسیجی انجام دهد و اعتراض گسترده ای ترتیب دهد و بتواند دفاع کند از ضعیف ترین بخش طبقه خود. در این شرایط سخت گرانی و تورم زن های بیشتری مجبور شدند به این عرصه ها روی بیاورند که نیروی کار ارزانی نیز هستند. و این سیاستی است که این دولت ها پیش می برند و باید با آن مقابله کرد. سعی رژیم همیشه بر این بوده که زنان را در مقاطعی به کار گمارد که نه رسمیت دارد و نه قانون مشخصی اما سود برای سرمایه داری سودآوری قابل توجهی دارد. باید اعتراض کرد، تشکل های کارگری باید روی منافع عمومی طبقه کارگر کار کنند. کمی از دیدگاه های محدود نهادی و سازمانی فاصله بگیرند تا بتوانند بخش وسیعی از طبقه کارگر را سازماندهی کنند. بتوانند در جامعه روشننگری کنند و طبقه کارگر را آگاه کنند. باید بخش وسیع تری از کارگران را سازماندهی کنند. بخصوص زنان کارگر.

من متأسفم در اینجا که بگویم جنبش کارگری یک جنبش کاملاً مردسالارانه است. این جنبش روی نیمی از نیروی طبقه خود اصلاً حساسی باز نمی کند و به میدان نمی آورد. و به فکر سازماندهی آن نیست. نهاد های کارگری که خارج از محیط های کارگری تشکیل شده اند باید بتوانند به محیط های کار راه یابند نه اینکه جای تشکل های کارگری را بگیرند. تشکل های کارگری در محیط کار شکل می گیرند که باید سازماندهی شده و پیوند بخورند اما این قضیه را کد مانده است. اگر کارگر نتواند در محیط کار تشکل ایجاد کند نمی تواند بخش وسیعی از طبقه اش را سازماندهی کند. برای این منظور باید تشکل یابی طبقه ی

استثمار است که شامل همه کارگران است. همه کارگران حق زندگی دارند چه مهاجر چه محلی. مرز برای کارگر مطرح نیست کما اینکه برای سرمایه داری نیز مرز مطرح نیست. همانطور که سرمایه خود را به محلی می برند که سود بیشتری از آن بدست بیاورند. طبقه کارگر هم مجبور است که با هم همیاری داشته باشد. وظیفه فعالین و روشننگران طبقه کارگر در ایران این است که از کارگران مهاجر حمایت کند. به متشکل شدن آنها کمک کنند. اگر تشکلی ایجاد نمود کارگران افغان را نیز در این تشکلات خود شریک کند. این وظیفه طبقه کارگر است که از هم طبقه ای های خود با هر ملیت و نژاد و دین و زبانی حمایت کند و آنها را متشکل و متحد کند. به این دلیل که آنها نیز نیروی کار خود را فروخته و به بدترین شکل ممکن استثمار می شوند و از حقوق اولیه انسانی خود محروم هستند. اگر در همین اروپا نیز کارگران محلی و مهاجر متحد نبودند و از حقوق کارگران مهاجر دفاع نمی شد، اینجا نیز همان بلایی که در ایران سر افغان ها می آوردند بر سر کارگر ایرانی و مهاجر می آوردند. این مبارزه است که اجازه نمی دهد این تعرضات را در برابر ما انجام دهند. خوب است که این تجربه ها را در رابطه با ایران و کارگران افغانی بکار ببندند. نباید به آنها به چشم بیگانگان مهاجری نگریست که از ملیتی دیگر هستند، آنها نیز کارگر هستند و سالها نیروی جوانی و زندگی خود را گذاشته و حداقل دستمزد را دریافت کرده اند. سرمایه داری حق ندارد با این کارگران اینگونه برخورد

مینو همتی: در پایان اگر پیامی، سخن خاصی با فعالین کارگری و بخصوص فعالین کارگری زن دارید بفرمائید.

فرخنده آشنا: زمانی که کارگاه - های کوچک را از زیر مشمولیت قانون کار درآوردند و خیل عظیم زنان کارگر را در این کارگاهها بدون هیچگونه حق و حقوقی رها

استثمار است که شامل همه کارگران است. همه کارگران حق زندگی دارند چه مهاجر چه محلی. مرز برای کارگر مطرح نیست کما اینکه برای سرمایه داری نیز مرز مطرح نیست. همانطور که سرمایه خود را به محلی می برند که سود بیشتری از آن بدست بیاورند. طبقه کارگر هم مجبور است که با هم همیاری داشته باشد. وظیفه فعالین و روشننگران طبقه کارگر در ایران این است که از کارگران مهاجر حمایت کند. به متشکل شدن آنها کمک کنند. اگر تشکلی ایجاد نمود کارگران افغان را نیز در این تشکلات خود شریک کند. این وظیفه طبقه کارگر است که از هم طبقه ای های خود با هر ملیت و نژاد و دین و زبانی حمایت کند و آنها را متشکل و متحد کند. به این دلیل که آنها نیز نیروی کار خود را فروخته و به بدترین شکل ممکن استثمار می شوند و از حقوق اولیه انسانی خود محروم هستند. اگر در همین اروپا نیز کارگران محلی و مهاجر متحد نبودند و از حقوق کارگران مهاجر دفاع نمی شد، اینجا نیز همان بلایی که در ایران سر افغان ها می آوردند بر سر کارگر ایرانی و مهاجر می آوردند. این مبارزه است که اجازه نمی دهد این تعرضات را در برابر ما انجام دهند. خوب است که این تجربه ها را در رابطه با ایران و کارگران افغانی بکار ببندند. نباید به آنها به چشم بیگانگان مهاجری نگریست که از ملیتی دیگر هستند، آنها نیز کارگر هستند و سالها نیروی جوانی و زندگی خود را گذاشته و حداقل دستمزد را دریافت کرده اند. سرمایه داری حق ندارد با این کارگران اینگونه برخورد

تلاششان بر این است تا از نگاههای محافظه کارانه نسبت به کارگران مهاجر فاصله بگیرند و به سمت و سویی بروند تا بتوانند مطالبات خود را با یکدیگر یکپارچه کنند، و با یکدیگر بتوانند برای استرداد مطالباتشان همکاری کنند و در برابر ارزان شدن نیروی کار مهاجر و داخلی مقابله کنند. برای مثال اتحادیه های کارگری تلاش می کنند تا نیروی کار مهاجر با مزد پایین تر نسبت به نیروی کار محلی به کار گرفته نشود و همچون خارج از مرزها، در داخل هم اجازه ندهند که سرمایه داران نیروی کار مهاجران را ارزان بخرند و به دستاوردهای کارگران ضربه بزنند. این همکاری ها چرا نباید در رابطه با کارگرهای افغان در ایران بوجود نیاید؟ ما باید تجربه هایمان را به یکدیگر منتقل کنیم، پیروزی ها و دست آوردهایمان برای یکدیگر بازگو کنیم تا بتوانیم از این دست آوردها استفاده کنیم.

هدف جمهوری اسلامی از گشودن مرزها برای کارگران مهاجر استفاده از نیروی کار ارزان آنها بود، بدون بیمه و اقامت دائم. در شرایطی که فرزندان کارگران مهاجر اجازه تحصیل ندارند و حتی بعضی از خانواده ها مجبورند مخفیانه در ایران زندگی کنند، و یا حتی از این هم بدتر به منازل آنها هجوم برده خانواده ها و کودکانشان را با وضعیت بدی در مرزها رها می کنند و یا درآمدی که کارگران مهاجر حاصل می کنند به نحوی از آنها بازپس گیرند. اینها اتفاقاتی است که واقعا برای طبقه کارگر باید دردناک باشد و هست. برای کارگر ملیت و دین و نژاد باقی کارگران فرقی ندارد، مسئله مهم برای کارگر

کارگر را گسترش داده و به خصوص نیمی از نیرویش، یعنی زنان را به حساب آورد. ما در میان همین تشکل های خارج از محیط کار هم زنان فعال را نمی بینیم تا بتوانند مطالبات ویژه ی زنان را مطرح کنند. مسئله ی کار زنان و لغو کار کودک مسائلی هستند که روشنفکران و فعالین کارگری با آن دست و پنجه نرم می کنند. در یازده اردیبهشت امیدوارم طبقه ی کارگر با طرح مطالبات هماهنگ و یکپارچه و سازماندهی تشکل های کاری در محیط کاری حضور داشته باشد.

همچنین باید نهادهایی را برای مقابله با سرکوب هایی که در جامعه اتفاق می افتد تشکیل دهیم. دولتها تنها برای کمک به سرمایه داران روی کار می آیند و صرفا ابزاری برای حفاظت از سرمایه هستند. ما باید از کارگران زندانی و خانواده های آنان حمایت کنیم. همچون وکلا، پزشکان هم میتوانند در دفاع از زندانیان کارگر فعالیت کنند. آنها می خواهند جامعه را با سرکوب زندانیان مرعوب کنند چون می دانند در بیرون از زندان یک جنبش قوی علیه زندان و سرکوب وجود ندارد. و ما با اتحادمان و انسجام دادن به فعالیت های پراکنده مان میتوانیم در مقابل این سرکوب ها بایستیم.

با تشکر از سعید محمدی که متن مصاحبه را پیاده و برای نشریه ارسال کردند.

پدرم به زندان محکوم شده است نه به مرگ!

میترا پور شجری

پدرم یک هفته است که خونریزی معده کرده و امروز به شدیدترین وضعیت خود رسیده و دوبار و هر دفعه به اندازه 1 استکان خون بالا آورده است! مرگ تدریجی او که از چندین ماه پیش شروع شده است حالا به وخیم ترین حالت خود رسیده!

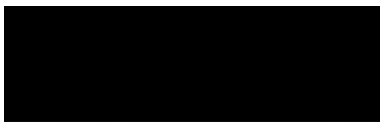
در 21 مهرماه 91 که برای اولین بار سکت قلبی کرد و بعد آن در نتیجه عدم عمل قلب باز، دکتر کسایی در بیمارستان کرج داروی تویکس را برای پیشگیری از سکت قلبی تجویز کرد، نزدیک به 1 ماه است که دیگر در بازار سیاه هم یافت نمیشود و تمام این دوران پدرم بدون مراجعه به پزشک و معاینه جدید همه داروها را از بازار سیاه زندان تهیه و استفاده میکرد در صورتیکه بعضی داروها نیاز به معاینه ماهانه و تغییر آنها بنا بر وضعیت فعلی او داشته مانند قرص وارفارین که برای معده مضر بوده و باید هر چند وقت PT خون اندازه گیری میشده برای ادامه مصرف آن. ولی متاسفانه ودر ادامه نقشه از بین بردن تدریجی و حذف فیزیکی پدرم با عدم درمان و توجه پزشکی، بیش از 6 ماه است که متخصص داخلی او را معاینه نکرده و در ماه گذشته و با وخیم شدن وضعیت او مبنی بر نفس تنگی های شدید، ورم غده پروستات و سنگ کلیه به بهداری مراجعه کرده و پژمان عادل رییس بهداری صراحتا به او اظهار میکند که "بیماری های تو ربطی به ما ندارد و خودت باید برایشان راه حلی پیدا کنی!!"

و امروز هم با وجود اینکه پدرم حتی قادر به راه رفتن نبوده ولی بهداری او را قبول نکرده است و هیچگونه اقدامی برای کمک به او انجام ندادند.

خونریزی معده وی در اثر مصرف خودسرانه و تنها به امید بهبودی موقتی و جلوگیری از مرگ، رخ داده است. این همه بی توجهی، آنهم برای زندانی که با چندین بیماری کشنده دست و پنجه نرم میکند، دلیلی جز از بین بردن و حذف فیزیکی آن ندارد.

7 آپریل 2014

مادر ایرانی که ماه گذشته قاتل فرزندش را پای چوبه دار بخشید ، مادر سال استانبول شد



سی ان ان ترک گزارش داد شهرداری استانبول خانم "سامره علی نژاد" مادر ایرانی که ماه گذشته قاتل فرزندش را پای چوبه دار بخشید ، به عنوان مادر سال انتخاب کرد.



شهرداری "مال تپه" استانبول روز گذشته با اعلام اینکه این مادر ایرانی با بخشش قاتل فرزندش در پای چوبه دار به خاطر اینکه یک مادر دیگر را در داغدار فرزند نکند، آوازه ای جهانی یافت، اعلام کرد از این مادر ایرانی در روز مادر (ترکیه) در استانبول تجلیل خواهد شد.

به گزارش عصر ایران به نقل از سی ان ان ترک مراسم تجلیل از خانم سامره علی نژاد به عنوان مادر سال در 11 می سال جاری میلادی (فردا) با حضور شهردار استانبول و جمعی دیگر از مقامات و شخصیت های ترکیه در مرکز فرهنگی "تورکان سایلان" در استانبول برگزار خواهد شد. شهردار استانبول از خانم سامره علی نژاد برای شرکت در این مراسم تجلیل، دعوت کرده است. طبق اعلام شهرداری مال تپه قرار است در این مراسم تجلیل ، این مادر ایرانی سخنرانی کند.

ریحانه قصد دارد هر آنچه در رابطه با این پرونده بر او گذشته است را صادقانه به مرور بیان کند. با خواندن این نوشته ها موقعیت دردناکی که در آن قرار گرفته است، برایمان روشن می شود. نوشته ها را به یکی از زنان زندان داده و این زن گفته های ریحانه را در اختیار ما قرار داده است. امروز قسمت اول از بیست قسمت نوشته ریحانه منتشر میشود.

من ریحانه جباری بیست و شش سال دارم. با طناب داری جلوی چشم که از آن باک ندارم. اگر اینها را مینویسم برای بازگو کردن واقعه ای است که بر من رفت. بی کم و کاست. می خواهم هرچه در دادگاه گفتم و نفهمیدند، هر چه زیر ضربات بیرحمانه لگد 4 بازجوی زورگو که خود را خدا می دانستند فریاد زدم و شنیده نشد، بگویم. شاید گوشی در این جهان باشد که فریادم را بشنود و بفهمد چه بر من رفت. می خواهم آدمها بدانند و بعد هر قضایای خواستند بکنند. می خواهم بشنوند و بعد اگر خواستند طناب را محکم تر بر گلویم ببندند. می خواهم بدانند در نوزده سالگی، چه بر من رفت که اکنون از مرگ نمی ترسم. می خواهم بگویم تا بدانند چگونه فریادم در گلو خفه شد. چگونه اتفاقی که باعث شد نام قاتل بر پیشانیم بخورد در هزار لایه از دسیسه پیچیده شد تا حکمی بر اینم رقم بخورد که عادلانه اش نمیدانم. من ریحانه دختری بیست و شش ساله که اکنون در زندان گور مانند شهری منظر پایان زندگیم هستم، در یکی از روزهای بهاری سال 1386، فارغ از هر گونه رنج و درد زندگی میکردم. در خانه ای که با عشق بنا شده بود و همچنان محبت در آن موج میزد. من ریحانه، دختر ارشد خانواده، زمانی که نوزده سال داشتم، دانشجوی ترم سوم رشته نرم افزار کامپیوتر بودم. حدود یکسال بود که در شرکتی کار میکردم. با سفارش یکی از دوستان خانوادگی به این شرکت راه پیدا کرده بودم. ماهیانه 150 هزار تومان دستمزد کار نیمه و قتم را میگرفتم. هر روز از صبح تا عصر به جز روزهایی که دانشگاه بودم و یا امتحان داشتم در شرکت بودم. پدر و مادرم همچنان پول توجیبی را میدادند و هرگز از نظر مالی در مضیقه نبودم.

در یکی از روزهای بهاری در بستنی فروشی نشسته بودم. با یکی از مشتریان که برایش غرفه ای در نمایشگاه بین المللی طراحی و اجرا کرده بودم تلفنی صحبت میکردم. با پایان تلفن، مردی میانسال که با دوستش در آنجا نشسته بود به طرفم آمد. صورتش مثل همه آدمهایی بود که در کوچه و خیابان میبینی. در تاکسی کنارشان مینشینی. در صف مغازه ها و پارک ها و رستورانها. شاید اگر در کوچه ای جوانکی همسن و سال خودت مثلکی بگوید، به کسانی مانند او پناه میبری تا حق پسرک را کف دستش بگذارد. گفتم: ناخواسته تلفنت را شنیدم و فهمیدم که کار طراحی دکوراسیون میکنی. گفتم بله. گفت من محلی دارم که می خواهم آنرا تبدیل به مطب کنم. گفت جراح زیبایی است. در دلم قند آب شد. من ریحانه جباری، در آن روز نوزده سال داشتم، با سری پر شور و دلی مشتاق پیشرفتم. من در خانه ای پر از خلاقیت و هنر بزرگ شده بودم و با اینکه رشته دانشگاهیم نرم افزار بود با ساخت ماکت و اسکیز و طرح و اجرا، بیگانه نبودم و به فراخور حال با استفاده از نرم افزارهای موجود در بازار کامپیوتر ایران در آن روزها، طراحی میکردم. کارت شرکت را که اسم و شماره تلفن خودم، علاوه بر شرکت در آن ثبت شده بود به او دادم.

من ریحانه، در آن روز با دکتر سربندی و دوستش مهندس شیخی آشنا شدم. از بستنی فروشی بیرون آمدم و منتظر تاکسی ماندم. ماشینی جلوی پام ترمز کرد. دکتر و دوستش بودند. تشکر کردم ولی آنها گفتند در مسیر میتوانیم در مورد کار با هم صحبت کنیم. سوار شدم. من ریحانه جباری دختری نوزده ساله که هرگز نمیدانستم سرنوشتم با آشنایی این دو مرد تا سر حد مرگ تغییر میکند. چند دقیقه بعد، در نوبت پیاپی شدم با این قرار که بزودی یکدیگر را برای انجام کار ملاقات خواهیم کرد. وقتی به خانه برگشتم طبق عادت همیشگی، شروع به تعریف وقایع آنروز کردم. شاد از این که کاری درست و حسابی پیدا شده، به مامان گفتم: وقتی مطب حاضر شود، برای تبلیغات جراحی و زیبایی، کلی کار چاپی هم خواهد داشت. همیشه در رویاهایم خود را صاحب یک چاپخانه میدیدم. دوست داشتم دختران زیادی در چاپخانه ام کار کنند. برای یادگیری مراحل فنی چاپ، از مدیر شرکت خواسته بودم مسئولیت هماهنگی با چاپخانه ای که کارهای شرکت را انجام میداد نیز بر عهده من بگذارند. خسته نمیشدم. نمیترسیدم. شوق یادگیری تمام وجودم را پر کرده بود. به شانس اعتقاد نداشتم و تصور میکردم انسان هر چیزی را خود میسازد و راهش را به سوی آینده باز میکند. اما اکنون در بیست و شش سالگی میدانم، گاهی با یک تلنگر، هر چند به ظاهر ساده و پیش پا افتاده، زندگی زیر و رو میشود و ممکن است زیر آوار رویاهایت مدفون شوی. چندهفته گذشت و خبری نشد. باید برای امتحانات آماده میشد. روزی تلفنم به صدا درآمد. صفحه تلفن، به جای شماره های معمولی پر شده بود از هشت. فکر کردم گوشیم خراب شده. جواب دادم. دکتر بود. گفت قرار میگذاریم برای دیدن محل. گفتم درگیر امتحانات هستم و موقتا شرکت نمیروم. گفت پس میماند برای بعد. و چند هفته بعد در خانه بودم که دوباره گوشیم هشت باران شد. دکتر گفت جلوی اداره پست پل صدر منتظر باشم. حاضر شدم که بروم اما مامان نگذاشت. گفت این شماره حتی معلوم نمیکنند کیست. نمیخواهد بروی و من اصرار کردم. اجازه داد به شرطی که خودش هم بیاید. مثل خیلی از نوزده ساله ها دلم نمیخواست همراهم باشد. گفتم بزرگ شده ام. روز ثبت نام دانشگاه هم همین حرف را زده بودم. شب قبل از ثبت نام، پیش خودم میگفتم فردا همه دانشجویان خودشان آمده اند و فقط من همراه بابا و مامانم. و فردا دیدم که حیاط و خیابان جلوی دانشگاه پر بود از پدرها و مادرهایی که آمده بودند دانشجویی ترم یک و تازه کار را همراهی کنند و من تنها نبودم. با اینحال دلم میخواست روی پای خودم باشم. هر چه اصرار کردم قبول نکرد. با هم رفتیم. من جلوی اداره پست ایستادم و مامان آن دست خیابان. نیم ساعتی منتظر شدیم. با اشاره مامان برگشتیم. در راه برگشت باز دچار غرغره های همیشگی شد. گفت دیگر جواب این شماره را نده. حتی اگر آمد، تو کارش را انجام نده و به دیگر کارمندان شرکت بسپار. من میدانستم که این کار را نخواهم کرد. میخواستم این کار را خودم تمام و کمال انجام دهم و به عنوان موفقیت در آن سن و سال به حساب آورم. حتی دلم نمیخواست قرارداد را با شرکت ببندد و در ذهنم دنبال تنظیم برگه ای بودم برای بستن قرارداد با خودم. فکر میکردم میتوانم همه چیز را خودم کنترل کنم. بعضی شگردهای کار را یاد گرفته بودم. بارها دیده بودم بابا یا رئیس شرکت چه جور قرارداد مینبندند. فقط چند روز بعد دوباره تلفنم هشت باران شد. باز هم دکتر بود. قرار میخواستم عصر. سر اقدسیه. رفته مهندس شیخی هم کنارش بود. روی صندلی عقب نشستم. یک ماکروفر روی صندلی بود. گفت برای روز مادر خریده تا به همسرش هدیه دهد. تلفنش مدام زنگ میخورد. مهندس با لحن شوخی گفت عروسی یکی از اقوامش است و باید زود برود. دکتر از اینکه تجهیزات پزشکی وارد میکند گفت. قبلا با شرکتی که دارو وارد میکرد کار کرده بودم و میدانستم اگر کارشان را به من بدهند، سفارشات بی پایانی در راه خواهد بود. هر روز یک بروشور جدید. هر روز یک سفارش چاپی. هر روز یک کاتالوگ. پیشنهاد دادم و قبول کرد. گفتند باید در مرحله اول کارم در طراحی مطب را ببینند و اگر راضی بودند اقدامات بعدی را انجام میدهند. گفتند با کس دیگری هم در حال گفتگو هستند و من اصرار کردم که کل کار را به ما بدهند. با این وجود خجالت میکشیدم تلفنشان را بگیرم. شاید این بزرگترین اشتباهم بود.

من ریحانه جباری که در آن روز نوزده سال داشتم نمیدانستم چه چیزی انتظارم را میکشد و چگونه با هر ملاقات، قدمی بلند به سوی مرگ برمیدارم. پیاده شدم و به خانه برگشتم. با قراری برای ساعت 6 عصر روز شنبه 16 تیر ماه 1386. در آن زمان به ذهنم خطور نمیکرد که دو روز آینده آخرین تعطیلاتی است که در خانه هستم و پس از آن به مرکز حوادث و رنج و فریاد و درد و سکوت پرتاب میشوم. نمیدانستم و دو روز را با شادی و نشاط گذراندم. دو روز شاد. هم عروسی دوستم و هم عروسی دختر عمه ام.

من ریحانه جباری، در حالی شنبه را آغاز کردم که از اولین ساعت کارم، منتظر عصر بودم. حوالی ظهر وقتی از شرکت رایان طب بر میگشتم تلفن زد. گفت کاری در حوالی شرکت ما دارد و برای همین خودش میاید دنبالم. من پررویی کردم و گفتم: دکتر شماره تلفن شما را ندارم و اگر چیزی پیش بیاید که مجبور به تغییر قرار شوم به شما دسترسی ندارم. شماره ای به من داد. حالا قدمی به سوی اطمینان بیشتر برداشته بودم. به مامان زنگ زدم و گفتم عصر کمی دیرتر میایم. قرار است با سربندی و شیخی ملاقات کنم. گفت نه. دیر نکن ساعت 7 میخوایم برویم بیرون. میخواست من رانندگی کنم. گفتم تمام تلاشم را میکنم. تقریباً بلافاصله پیامکی از سوی شماره سربندی آمد. در مورد آن روز. 7/7/2007

در آن زمان حرفهایی باب شده بود که روزهایی از سال که با هم یکی هستند انرژی خاصی دارند. قبلاً شنیده بودم که 7 عدد مقدسی است. خداوند در 7 روز جهان را آفرید. هفته 7 روز است. بهشت 7 طبقه دارد. و آسمان نیز. پیش خوردم گفتم پس دکتر به این چیزها اعتقاد دارد. حتما در مورد طالع بینی چینی و خصلت متولدین سالهای مختلف هم چیزهایی میدانند. جواب را پیامک کردم. ؟ فقط یک علامت سوال. و بعد پیامکی دیگر: منتظر باشم آقای دکتر؟ در شرکت به دروغ گفتم دوست بابا میاید دنبالم. بابا میخواید ماشینی برابم بخرد. دوباره پیامکی دیگر از دکتر. من دم در شرکت. پلاک؟ این چند پیامک، تمام ارتباطی بود که من با دکتر سربندی داشتم. هرگز پیش از آن تلفنش را نداشتم و هرگز برایش چیزی پیامک نکرده بودم. ساعت 6 بود و من دم در شرکت. بچه های شرکت از پنجره نگاه میکردند و من دیدم دکتر تنهاست. پس مهندس کجاست؟ این دو نفر در ذهنم همیشه با هم بودند. جلو نشستیم. و حرکت. به سوی دام. به سوی تارهای عنکبوت. به سوی درد و خون و فریاد. صدای موسیقی مدرنی پخش میشد. من ریحانه نوزده ساله عاشق تکنولوژی بودم. همیشه از اینکه در قرنی زندگی میکردم که بشریت در اوج تکنولوژی و مدرنیته است لذت میبرد. موسیقی مدرن را دوست داشتم و درک کافی از موسیقی سنتی نداشتم. در باره آن ترانه صحبت کردیم و اینکه هر کدام چه موسیقی دوست داریم. چند کوچه جلوتر ترمز کرد. مهندس آمد و سوار شد. عقب نشست و من اصرار کردم که جایمان را عوض کنیم. قبول نکرد. گفت کمی جلوتر پیاده میشوید. و شد. هر دو چند دقیقه بیرون از ماشین صحبت کردند. من حرفهایشان را نمیشنیدم. شیخی رفت و دکتر سوار شد. حالا توی خیابان شهید بهشتی پیچیده بودیم و دوباره ترمز. گفت عمه پیری دارد که باید برایش لوازمی بخرد. رفت و چند دقیقه بعد برگشت. یک بسته پوشک و کیسه ای نارنجی. حالا توی میر عماد بودیم. جلوی ساختمان فرمانداری پارک کرد و به نگهبان گفت مواظب ماشینش باشد. چیزی در دلم ریخت. این کیست که میتواند جلوی فرمانداری پارک کند؟ چه مقامی دارد که نگهبان فرمانداری از او حرف شنوی دارد؟ به خودم دلداری دادم. حتی اگر مقام دار باشد، این چهره مرا نمیترساند. و نمیدانستم که انسان مثل آفتاب پرست است و میتواند هر لحظه به رنگی درآید. وارد ساختمانی شدیم. با آسانسور بالا رفتیم. اگر از پله ها میرفتیم، شاید کفش یا نشانه ای از مسکونی بودن آن ساختمان میدیدم و زنگ خطر را احساس میکردم. ولی آسانسور همه نشانه ها را بلعید. طبقه پنجم. کنار آسانسور واحدی بود که با کلید دکتر باز شد. و من حیرت کردم. اینجا مکانی اداری نبود. محلی مسکونی و پر از غبار و گرد و خاک. پر از آشفتگی. هیچ نشانه ای از زندگی در آن نبود. بوی غذا یا نور روشن خانه. محلی متروکه بود. در را باز گذاشتم. یک میز کنار در بود با چند صندلی. روی یک صندلی نشستیم. نزدیکترین محل به در. گفت راحت باشم. و من راحت نبودم. گفت روسریم را در بیاورم و من ترسیدم. روی میز پر بود از اشیا. کاغذ و کلید و گوشی و لیوان و استند با کارد و گلدان و کلی خرت و پرت دیگر. به پشت میز و آشپزخانه رفت. چشم دورتادور را میکاوید. از در ورودی تا تلویزیون و کاناپه و پنکه و کنسول و آینه و سجاده و میزهای کوچک و ... همه و همه چیز. با دولیوان آمیوه برگشت. بلافاصله خودش نوشید. از گرما شکایت کرد. گفت منم بخورم. به تکه های یخ داخل لیوان خیره شده بودم. میرقصیدند.

من ریحانه جباری، دختر نوزده ساله، آن زمان نمیدانستم پایان این میهمانی، رقص مرگ است. رقصی پس از فریاد، کبودی، فریب، ریاکاری، دسیسه، کتک و کتک و درد و درد و درد.

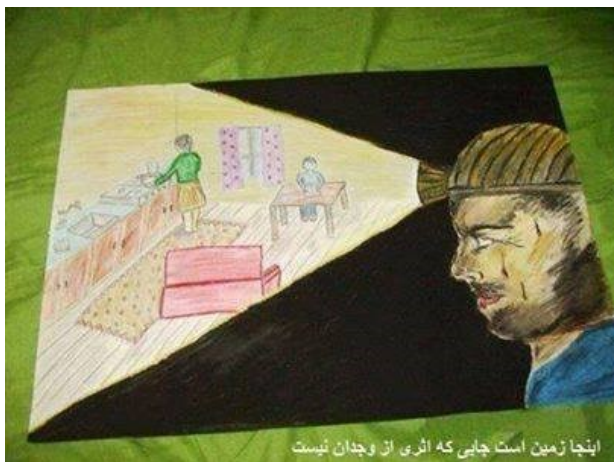
باز هم خامی کردم. به خودم گفتم بد به دلت راه نده. این چهره خطرناک نیست. اما گلویم بسته بود و نمیتوانستم بنوشم. گفتم اول کار بعد آمیوه. به سرعت پاشدم. رقم و به اتاقها سر کشیدم. از پنجره ای بیرون را نگاه کردم. چقدر ارتفاع داشت از زمین. فکر کردم اگر کسی از اینجا بیفتد چه میشود. چه فکر مزخرفی. همه را روی کاغذ کشیدم و یادداشت کردم. برگشتم. همان لحظه از کنار سجاده به طرفم برگشت. روی کاناپه ملافه ای پهن شده بود. ذهنم قفل شده بود. دهانم خشک بود و راه گلویم همچنان بسته بود. چشمم به در خورد. بسته بود. روی صندلی نشستیم. با کاغذهای بازی کردم. نزدیک شده بود یک بسته کوچک درآورد. میدونی این چیه؟ میدانستم. دیگر ترس روحم را قبضه کرده بود. ایستادم. در حالت نشسته روی صندلی خیلی کوچکتر و ضعیفتر به نظر میرسیدم. جلو آمد.

من ریحانه جباری در آن روز، خیس عرق بودم. مثل حالا که بیست و شش سال دارم و یادآوری میکنم آنچه بر من گذشت. اکنون نیز، که در حال جراحی این غده چرکین هستم، خیس عرقم. از آن لحظه به بعد دانستم همه رویاهایم در حال سوختن است. در تبی که نمیدانستم چگونه کنترلش کنم. من پرواز مرگ را در آن خانه دیدم. سیاهی و تباهی را. دود را. درد را. و اکنون میخوام به کابوس چند ساله ام پایان دهم. بارها خواستم بنویسم و هر بار ناتمام رهایش کردم. چرا که گذاشتن چاقوی جراحی بر این زخم کهنه، بیشتر آزارم میداد. اما در این لحظه از شب بی پایان بند 2 زندان شهرری، زیر نور مهتابی و در سکوت زندان، بی صدا، درد را استقراغ میکنم. راهی جز گفتن ندارم که در قصه های کودکی با سنگ صبور آشنا شدم. اگر نگویم میمیرم. پس آنقدر میگویم تا سنگ صبور بترکد. شاید درد تمام شود. شاید راه گلویم باز شود. من در همان لحظه که چاقو را برداشتم مردم. و تمام این سالها ادای زندگی را در آوردم. فقط روز را شب و شب را روز کردم. روحم مرد. روح لطیفم در نوزده سالگی مرد. بسیاری از شنبها با کابوس سر کردم. کابوس مرگ حیوانات بی پناهی که پناهشان بودم. همیشه از رنج کشیدن هر موجود زنده ای عذاب میکشیدم و این سالها پر بود از عذاب. عذاب دخترانی که هر کدام قصه ای داشتند پر غصه. مثل خودم. عذاب فاخته ای که شاهد اعدامش بودم. در این سالها یاد گرفتم که مرگ، پایان رنج بسیار است. و شاید آغازی نو. من ریحانه جباری بیست و شش ساله از مرگ نمیترسم. ولی ریحانه نوزده ساله میترسید.

راه فرار نداری. جمله ای که دنیا را پیش چشم تیره کرد. مثل موهای سیاهم. موهایی که چند ماه بعد رو سفیدی گذاشتند.....

اعدام، قتل عمد و عمل شنیع و برنامه ریزی شده توسط دولت هاست

اینجا زمین است جایی که اثری از وجدان نیست!
مرگ بیش از 200 نفر از کارگران معدن ترکیه به روایت تصویر



زنائی با لباس ساری صورتی و یک چوب بلند

زنان منطقه باندلخند در اوترپرادش هند بعد از داستان تجاوز یک مرد به یکی از زنان و بازداشت زنان در اعتراض به این موضوع به پلیسهای فاسد تاختند و تصمیم گرفتند تا خودشان با تشکیل نیروی محلی جلوی جرم و جنایت را بگیرند. گانگسترهای صورتی پوش ملقب به گانگسترهای گلایی حدود 10



هزار نفرند که با لباس ساری صورتی و یک چوب بلند تشخیص داده می شوند رهبر آنها زن 47 ساله بنام سمپات پال دوی است که با رانی لاکسمیبای مقایسه شده است. آنها فلسفه خاص خود را بنیان نهاده و می گویند پلیس فاسد هیچ کاری برای زنان نمی کند و خود آنها باید از جان خود و سایر زنان محافظت کنند. سمپات پال دوی در حال حاضر به نماد دفاع از حقوق زنان تبدیل شده و حتی «بالیوود»، هالیوود هند، نیز در حال ساختن فیلمی بر اساس زندگینامه اوست. جالب اینجاست که بسیاری از زنان «باند صورتی» بی سواد هستند. شمار قابل توجهی از اعضای گروه از پائین ترین طبقات اجتماعی هستند که «نجس» خوانده می شوند.

اما این زنان ضعف بی سواد خود را با همبستگی و سازماندهی می پوشانند و در شرایطی که خشونت علیه زنان در هند حتی در رسانه های بین المللی نیز به عنوان معضلی جدی مطرح است، علیه مردسالاری مبارزه می کنند. آنها به همان شیوه ای مبارزه می کنند که در هند، کسانی حقوق پایمال شده از آن استفاده می کنند: آنها که حقوقشان تضییع شده و از دستگاه قضایی کشورشان انتظار اجرای عدالت ندارند، با برآشفتگی ناگهان دور هم جمع می شوند.

رواج «ازدواج سفید» در ایران؛ زندگی مشترک بر پایه تفاهم — مه 8، 2014 - منبع: دوپچه وله

در ایران شماری از زنان و مردان بدون ازدواج رسمی باهم زیر یک سقف زندگی می کنند. گفته می شود این شکل از زندگی مشترک بی سرو صدا در حال رواج یافتن است. با این حال جامعه هنوز تا پذیرفتن آن فاصله زیادی دارد. «ازدواج سفید» نامی است ابتکاری که در سال های اخیر در ایران به انواع ازدواج اضافه شده است؛ عنوانی برای زندگی مشترک زن و مرد بدون خواندن خطبه عقد، چه دائمی، چه موقتی و بدون ثبت رسمی آن در محضر.



روزنامه «ابتکار» در شماره دیروز خود (سه شنبه، ۱۶ اردیبهشت / ۶ مه) گزارشی درباره این پدیده منتشر کرده است. این گزارش حاصل گفتگو با یک زوج جوان و یک جامعه شناس است.

در این گزارش آمده که این شکل از پیوند زن و مرد در ایران در سال های اخیر «به شکل چشمگیری افزایش پیدا کرده است»، اما آماری درباره آن وجود ندارد، چون مخفیانه انجام می شود. در این نوع از «ازدواج» افراد بدون جاری شدن خطبه عقد یا صیغه، زندگی مشترک خود را مانند یک زن و شوهر عادی شروع می کنند. در گزارش به نقل از مژگان و حامد، دو جوانی که به این شکل زندگی مشترک را آغاز کرده اند، آمده است که «علاقه ای برای ثبت ازدواجشان ندارند». «خانواده های هر دو نفر از این موضوع خبر دارند و آن را پذیرفته اند.

مژگان گفته است: «بعد از چند سال دیدیم که می توانیم با هم زندگی کنیم و از هر نظر با هم توافق نظر داریم. حتی هر دو اعتقادی به ازدواج نداشتیم به همین خاطر زمانی که با خانواده هایمان مطرح کردیم در ابتدا چندان راضی نبودند اما وقتی دیدند که ما تصمیم جدی گرفته ایم پذیرفتند». و حامد گفته است که نوع زندگی شان به گونه ای نیست که «هر کس وارد آن شود احساس کند همخانه» هستند و رفتار یک زن و شوهر معمولی را دارند.

از زبان حامد می شنویم: «صبح با هم به سر کار می رویم و بعد از ظهر به خانه می آیم و شام می خوریم. نه از رفیق بازی خبری است و نه دوران مجردی. خرج خانه را به صورتی درمی آوریم که مانند همخانه ها به اصطلاح به صورت «دنگی» نباشد بلکه هر کس هر آنقدر که در توان داشته باشد می گذارد و حتی یک حساب مشترک پس انداز داریم».

زندگی مشترک زن و مرد در ایران هم چنان تابو است اگر در دفتری رسمی به عنوان ازدواج دائم ثبت نشده یا در برخی موارد زیر لوای صیغه (ازدواج موقت) «شرعی» نشده باشد. کسانی که به این نوع زندگی مشترک انتقاد دارند، این «معصیت» را نه انتخاب آزاد، که ناشی از فلاکت اقتصادی و بی کاری توانایی جوانان برای ازدواج رسمی می دانند. رابطه زن و مرد در ایران بدون ثبت رسمی تنها مخفیانه ممکن است.

گاهی دیدگاه های برخاسته از جامعه مردسالار به دختران هشدار می دهد وارد شدن به این نوع از رابطه به زیان آن هاست.

برای همکاری با سازمان رهائی زن می‌توانید با نمایندگان آن در کشورهای مختلف تماس بگیرید

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: **فیروزه فرهی**

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلایر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

انگلستان: **دیانا نامی**

تلفن تماس : 00447862733511

ایمیل:

دیگر نقاط آمریکا : **مینو همتی**

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

استکهلم : سوئد: **بری زارع**

تلفن تماس : 0046762308064

رعنا کریم زاده

تلفن تماس : 0046739286842

آدرس : ABF, Halndenterminalen 3

ساعات ملاقات، شنبه ها یک تا پنج بعد از ظهر

دیگر نقاط سوئد : **سالار کرداری**

تلفن تماس: 0046700194503

گوتنبرگ : **آفاق وکیلی**

تلفن تماس: 0046762518188

ایمیل: rahai_zan@yahoo.com

آلمان: **شراره رضائی**

تلفن تماس : 004915210189801

ایمیل: Shararehzaei.p@googlemail.com



تلوویزیون رهائی زن از "گامال یک" روی ماهواره "ملت برد" هر هفته روزهای جمعه 17:30 به وقت

تهران و بازه‌نخ، شنبه 17:30 به وقت تهران می‌توانید بیننده تلویزیون رهائی زن باشید

فرکانس ماهواره:

Frq 11179

Syb 27500

Pol H

FIC 3/4

میوه‌ستی از نوامبر سال 2004 به تهیه و تولید این برنامه پرداخته و مسایل و مشکلات زنان در ایران و خارج از

ایران را با میهمانان برنامه بحث میگذارد.